

تابعين

گردآوری و ترجمه:

عبداللہ موحد

عنوان کتاب: تابعین
تألیف: عبدالله موحد
موضوع: اهل بیت، صحابه و تابعین
نوبت انتشار: اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار: آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری
منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۷	ابن شهاب زُهری، امام بزرگ سنت
۸	تولد و رشد:
۸	طلب علم
۸	تلاش او در طلب علم:
۹	قدرت حفظ وی:
۱۰	نوشتن علم:
۱۱	همراهی و ملازمت علما:
۱۱	کسانی که از آنان علم آموخته و روایت کرده است:
۱۲	مشهورترین کسانی که از وی علم آموخته و روایت کرده‌اند:
۱۳	اخلاق و منش زهری
۱۳	سخاوت و کرم امام زهری:
۱۳	بزرگداشت اهل علم:
۱۳	جایگاه علمی زهری:
۱۴	درباره او گفته‌اند:
۱۵	خدمات علمی امام زُهری
۱۵	تدوین سنت:
۱۶	روایت احادیث:
۱۶	توجه به سند آوری برای روایات:
۱۷	تشویق طلاب علم برای آموختن حدیث و هزینه برای آن:

- ۱۸ تعداد احادیث و ارزش روایت او:
- ۱۹ شبّهات مستشرقین و دیگر فرقه‌ها علیه امام زُهری و ردّ آن:
- ۲۱ پاسخ به این اتهامات:
- ۲۳ الف: رابطه زُهری با امویان:
- ۲۵ ب: محال بودن ادعای یعقوبی و گلدزیهر از نظر تاریخی:
- ۲۷ برخی از سخنان وی:
- ۲۸ وفات امام ابن شهاب زُهری:
- ۲۹ اویس قرنی، سرور تابعین (وفات: ۳۷ هـ)**
- ۳۰ جایگاه اویس قرنی:
- ۳۱ شخصیت اویس قرنی:
- ۳۱ عبادت وی:
- ۳۲ نصیحت ورزی:
- ۳۳ گذشت او از دیگران:
- ۳۳ شهادت اویس:
- ۳۵ طاووس بن کیسان تابعی شجاع و عالم یمن (وفات: ۱۰۶ هـ)**
- ۳۵ صحابه‌ای که نزد آنان آموخت:
- ۳۶ شخصیت طاووس بن کیسان:
- ۳۶ عبادت وی:
- ۳۶ علم وی:
- ۳۷ اخلاص وی:
- ۳۷ صحنه‌هایی از زندگی طاووس:
- ۳۷ موضع او در برابر هشام بن عبدالملک:

- ۳۸ رفتار طاووس با کارگزار ستمگر:
- ۳۹ تاثیر وی بر دیگران:
- ۳۹ برخی از سخنان وی:
- ۴۰ از نصیحت‌های او برای دیگران:
- ۴۰ درباره او گفته‌اند:
- ۴۱ وفات طاووس بن کیسان:
- ۴۳ **عبدالله بن مبارک (۱۱۸-۱۸۱ هـ)**
- ۴۷ **عبدالملک، فرزند عمر بن عبدالعزیز، جوان‌ترین وزیر در تاریخ اسلام**.....
- ۴۷ تولد و کودکی عبدالملک بن عمر بن عبدالعزیز:
- ۴۸ فضیلت و جایگاه وی:
- ۴۹ زهد عبدالملک بن عمر:
- ۴۹ عبادت عبدالملک بن عمر بن عبدالعزیز:
- ۵۰ نصیحت امیرالمومنین از سوی عبدالملک:
- ۵۱ شکیبایی عبدالملک بن عمر:
- ۵۱ قاطعیت، پیش از سردی اراده:
- ۵۲ دوری عبدالملک بن عمر از مال حرام:
- ۵۴ کم ارزش دانستن خود در راه خداوند:
- ۵۴ وفات عبدالملک بن عمر بن عبدالعزیز:
- ۵۷ **مجاهد بن جبر (ابوالحجاج مکی) (وفات: ۱۰۲ هـ)**
- ۵۷ سفرهای علمی وی
- ۵۷ صحابه‌ای که از آنان علم آموخت
- ۵۷ شاگردان وی

- علم وی ۵۸
- سیر و سیاحت در زمین برای تدبیر و اندیشه ۵۸
- از سخنان وی: ۵۹
- وفات وی ۵۹
- محمد بن سیرین (وفات: ۱۱۰هـ)** ۶۱
- تقوا و ورع ابن سیرین: ۶۱
- رفتار و نیکی ابن سیرین با مادرش: ۶۲
- ابن سیرین و دانش تعبیر خواب: ۶۲
- درباره‌ی او گفته‌اند: ۶۳
- صحنه‌هایی از زندگی وی: ۶۳
- سخنان وی: ۶۴
- توضیحی درباره‌ی کتاب تفسیر خواب منسوب به ابن سیرین: ۶۵
- وفات وی: ۶۵
- مطرف بن عبدالله (۲-۸۶هـ)** ۶۷
- صحابه‌ای که از آنان علم آموخته است: ۶۷
- تاثیر صحابه بر وی: ۶۷
- شخصیت وی: ۶۹
- فضیلت و جایگاه وی: ۷۰
- از سخنان وی: ۷۰
- وفات وی: ۷۱
- وهب بن منبه (۳۴-۱۱۰هـ)** ۷۳

۷۳	صحابه‌ای که نزدشان آموخت:	۷۳
۷۳	شخصیت وهب بن منبه	۷۳
۷۳	تلاش در علم و عبادت:	۷۳
۷۳	از نصیحت‌های وی:	۷۳
۷۴	بخشش او در برابر بدی دیگران:	۷۴
۷۴	از سخنان وهب بن منبه:	۷۴
۷۵	درگذشت وی:	۷۵
۷۷	منابع	۷۷

ابن شهاب زُهْرِي، امام بزرگ سنت

وی محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله اصغر بن شهاب بن عبدالله بن حارث بن زهره بن کلاب بن مره قریشی مدنی، ساکن در شام، معروف به «ابن شهاب زُهْرِي» از ائمه اَعلام، فقیه و محدث بزرگ و حافظ دوران خود است. مادر وی عائشه بنت عبدالله اکبر بن شهاب است. کنیه وی ابوبکر است. محمد بن سعد وی را از شخصیت‌های طبقه چهارم اهل مدینه دانسته است.

محمد بن یحیی بن ابی عمر از سفیان نقل می‌کند که: زهری را دیدم که موی سر و محاسنش سرخ رنگ مائل به سیاه بود گو اینکه در آن کمی کتم [به همراه حنا] استفاده کرده بود^۱.

زُهْرِي به ضم «ز» و سکون «ه» نسبت به «زُهْرَة بن کلاب بن مرَة» (بنی زُهْرَة) است که قبیله‌ای بزرگ از قریش هستند. آمنه مادر رسول الله ﷺ و بسیاری از صحابه از آنان هستند^۲.

او را نخستین تدوین‌گر حدیث می‌دانند که به دستور خلیفه اموی، عمر بن عبدالعزیز اقدام به این کار نمود^۳.

۱- أعلام السلف: به نقل از: تهذیب الکمال.

۲- وفيات الأعیان.

۳- این در واقع نخستین تدوین رسمی حدیث است، اما تدوین حدیث به صورت غیر رسمی پیش از وی نیز صورت گرفته است. نگا: السنة قبل التدوین.

تولد و رشد:

بر اساس گفته دحیم و احمد بن صالح، وی به سال ۵۰ هجری دیده به جهان گشوده است اما خلیفه بن خیاط ولادت او را در سال ۵۱ هجری دانسته است.^۱ تولد وی در دوران خلافت معاویه رضی الله عنه بوده است.

طلب علم

تلاش او در طلب علم:

وی قرآن را در هشتاد روز حفظ کرد و سپس در اواخر دوران صحابه در حالی که بیست و چند سال داشت در طلب علم برآمد. ابن شهاب از برخی از صحابه از جمله انس بن مالک و عبدالله بن عمر و جابر بن عبدالله و سهل بن سعد و ابوالطفیل و مسور و ابن مخرمه شنیده و از آنان روایت نمود.

او همچنین از بزرگان تابعین علم آموخت از جمله: ابو ادريس خولانی، و عبدالله بن حارث بن نوفل، و حسن و عبدالله، فرزندان محمد بن حنفیه، و حرمله مولای اسامه بن زید، و عبدالله و عبیدالله و سالم، فرزندان ابن عمر، و عبدالعزیز بن مروان، و خارجه بن زید بن ثابت، و سعید بن مسیب، و سلیمان بن یسار، و عبدالله بن ابی بکر بن حزم، و عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه، و عروة بن زبیر، و اعرج بن عبدالرحمن بن هرمز، و عطاء بن ابی رباح، و قاسم بن محمد بن ابی بکر، و محرر بن ابی هریره، و محمد و نافع، فرزندان جبیر بن مطعم، و عمره دختر عبدالرحمن و دیگران.

وی از امام تابعین، سعید بن مسیب بهره فراوان برد، خود وی می گوید: «هشت سال در برابر سعید بن مسیب زانو زدم» و می گوید: «برای طلب حدیث سه روز سعید بن مسیب را دنبال کردم» وی همچنین ملازمت عبیدالله بن عبدالله را می نمود و برای طلب علم خدمتگذاری او را می کرد.

او همینطور ملازمت عروه بن زبیر را می نمود و می گفت: «عروه دریایی است که تمامی ندارد».

زهری در طلب علم بسیار شجاع بود و هرچه را می خواست می پرسید. عبدالملک بن مروان - هنگامی که بار اول نزد او رفت - وی را به طلب علم تشویق کرد و گفت: «در طلب علم کوشا باش و به غیر آن مشغول نشو زیرا من می بینم که تو از چشم حافظ و قلبی هشیار برخوردار هستی و به نزد انصار در خانه هایشان برو».

روایت شده است که زهری حدیث را می نوشت و آن را مذاکره می کرد و پس از حفظ کردن آن نوشته اش را پاک می کرد. او از بانشاطترین طلاب علم بود که بسیار به حلقات علماء رفت و آمد می کرد و هیچ کس را که از علمی برخوردار بود رها نمی کرد مگر آنکه به نزدش می رفت.

ابراهیم بن سعد بن ابراهیم در این مورد می گوید: «به پدرم گفتم ابن شهاب چگونه از شما پیش افتاد؟ گفت: او همیشه در صدر مجالس می نشست و در مجالس علم هیچ میان سالی نمی دید مگر آنکه از او می پرسید و هیچ جوانی را نمی دید مگر آنکه از او می پرسید، سپس به خانه های انصار می رفت و در آنجا جوان و میان سال و پیرمرد و زنی نمی دید مگر آنکه از وی سوال می کرد...»^۱.

قدرت حفظ وی:

ذهبی به نقل از برادرزاده زهری می گوید: «به سبب قدرت حفظی که زهری داشت قرآن را در هشتاد شبانه روز حفظ کرد»^۲.

معمر از زهری روایت می کند که گفت: «هیچگاه به کسی نگفتم سخنت را تکرار

۱- السنة قبل التدوین.

۲- من أعلام السلف: به نقل از تذكرة الخفاض ذهبی.

کن»^۱.

ابن وهب از لیث بن سعد نقل می‌کند که ابن شهاب می‌گفت: «چیزی را به سینه نسپر دم که از یادم برود»^۲.

قرة بن عبدالرحمن می‌گوید: «زهري صحیفه‌ای نداشت مگر کتابی که در آن نسب قومش را نگاشته بود»^۳.

سعد بن عبدالعزیز می‌گوید: «هشام بن عبدالملک از زهري خواست که برای برخی از فرزندان‌ش حدیث املا کند. او کاتبی خواست و برای او چهارصد حدیث املا کرد. بعدها هشام [برای آزمایش وی] به او گفت: آن کتاب گم شده است. زهري کاتب را فرا خواند و دوباره [آن احادیث] را بر وی املا کرد. هشام کتاب دوم را با کتاب نخست مقابله کرد و دید که حتی یک حرف هم جا نیفتاده است»^۴.

نوشتن علم:^۵

عبدالرحمن بن ابی‌زناده از پدرش نقل می‌کند که «من و ابن شهاب طواف می‌کردیم در حالی که ابن شهاب الواح و صحیفه‌ها را با خود داشت و ما به او می‌خندیدیم!» و در روایت دیگری می‌گوید: «ما تنها حلال و حرام را می‌نوشتیم اما ابن شهاب هر چیزی را

۱- تهذیب التهذیب.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

۵- زهري به دو هدف حدیث می‌نوشت: برای کمک به حفظ و پس از آن نوشته‌هایش را پاک می‌کرد و همچنین به درخواست خلفای بنی‌امیه احادیث را بر کاغذ می‌آورد اما خود وی از حفظی قوی برخوردار بود و نیازی به نوشتن نداشت چنانکه ذهبی پس از ذکر نوشتن حدیث توسط او می‌گوید: «زهري حافظ بود و نیازی به نوشتن نداشت و چه بسا حدیث را می‌نوشت و پس از حفظ آن را پاک می‌کرد». نگاه: تاریخ اسلام: جلد ۸

که می شنید می نوشت، تا آنکه وقتی به او محتاج شدند دانستیم او داناترین مردم است»^۱.
 صالح بن کیسان می گوید: «من و زهری با هم علم می آموختیم، او گفت سنتها را بنویسیم، پس آنچه از رسول الله ﷺ روایت می شد را نوشتیم. سپس گفت: بیا هر آنچه از صحابه روایت شده است را بنویسیم. صالح می گوید: او نوشت و من نوشتم و او موفق شد و من نشدم»^۲.

همراهی و ملازمت علما:

مالک از زهری روایت می کند که می گفت: «برای طلب حدیث سه روز پی در پی سعید بن مسیب را دنبال کردم»^۳.
 معمر می گوید: شنیدم که زهری می گفت: «هشت سال در برابر سعید بن مسیب زانو زدم»^۴.

مالک از زهری روایت می کند که گفت: «آنقدر خدمت عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه را کردم که وقتی [در می زدم] و عبیدالله می گفت چه کسی است خدمتکارش می گفت: همان غلامت! و گمان می کرد که من غلام اویم زیرا خدمت او را می کردم و حتی آب وضویش را برایش می آوردم»^۵.

کسانی که از آنان علم آموخته و روایت کرده است:

احمد عجلی می گوید: «ابن شهاب از ابن عمر \bar{E} سه حدیث شنیده است»،
 عبدالرزاق به نقل از معمر می گوید: «زهری از ابن عمر دو حدیث شنیده است».

۱- من أعلام السلف، به نقل از تهذیب الکمال.

۲- همان.

۳- همان، به نقل از حلیة الأولیاء.

۴- همان، به نقل از حلیة الأولیاء.

۵- همان، به نقل از حلیة الأولیاء.

او [همچنین] از سهل بن سعد و انس بن مالک که وی را در دمشق ملاقات نمود، و سائب بن یزید، و عبدالله بن ثعلبه بن صُغَیر، و محمود بن ربیع، و محمود بن لبید، و سنین ابی جمیل، و ابوظفیل عامر، و عبدالرحمن بن ازهر، و ربیع بن عباد دیلی، و عبدالله بن عامر بن ربیع، و مالک بن اوس بن حدّان، و سعید بن مسیب، که هشت سال ملازمت وی را نمود، و علقمه بن وقاص، و کثیر بن عباس، و ابی امامه بن سهل، و علی بن حسین، و عروه بن زبیر، و ابی ادیس خولانی، و قبیصه بن ذؤیب، و عبدالملک بن مروان، و سالم بن عبدالله، و محمد بن جبیر بن مطعم، و محمد بن نعمان بن بشیر، و ابی سلمه بن عبدالرحمن، و عبیدالله بن عبدالله بن عتبه، و عثمان بن اسحاق عامری، و ابی الأحوص مولای بنی ثابت، و ابی بکر بن عبدالرحمن بن حارث، و قاسم بن محمد، و عامر بن سعد، و خارجه بن زید بن ثابت، و عبدالله بن کعب بن مالک، و ابو عمر از بلی که مصاحبت پیامبر را نموده بود، و ابان بن عثمان روایت کرده است.

وی همچنین به طور مُرسَل از رافع بن خدیج و عباده بن صامت حدیث روایت کرده است، نسائی این احادیث را تخریح نموده است. ترمذی نیز حدیث وی از ابوهریره را به صورت مُرسَل تخریح نموده است.^۱

مشهورترین کسانی که از وی علم آموخته و روایت کرده‌اند:

عطاء بن ابی رباح که از وی بزرگتر است از وی روایت نموده است و همچنین عمر بن عبدالعزیز که بیست و چند سال پیش از وی وفات نمود، و عمرو بن دینار، و عمرو بن شعیب، و قتاده بن دعامه، و زید بن اسلم و گروهی از هم طرازان وی، و منصور بن معتمر، و ایوب سخّتیانی، و یحیی بن سعید انصاری، و ابوالزناد، و صالح بن کیسان، و عُقیل بن خالد، و محمد بن ولید زبیدی، و محمد بن ابی حفصه، و بکر بن وائل، و عمرو بن حارث، و ابن جریج، و جعفر بن بُرقان، و زیاد بن سعد، و عبدالعزیز بن ماجشون، و

ابو اویس، و معمر بن راشد، و اوزاعی، و شعیب بن ابی حمزه، و مالک بن انس، و لیث بن سعد، و ابراهیم بن سعد، و سعید بن عبدالعزیز، و قُلیح بن سلیمان، و ابن ابی ذئب، و ابن اسحاق، و سفیان بن حسین، و صالح بن ابی الاخضر، و سلیمان بن کثیر، و هشام بن سعد، و هشام بن بشیر، و سفیان بن عیینة، و گروهی دیگر از وی روایت کرده‌اند.^۱

اخلاق و منش زهری

سخاوت و کرم امام زهری:

عمرو بن دینار می‌گوید: کسی را ندیدم که همچون ابن شهاب دینار و درهم برایش بی‌ارزش باشد. دینار و درهم نزد او همچون پشگل بود!^۲

بزرگداشت اهل علم:

معمر از زهری نقل می‌کند که می‌گفت: «کنار در خانه عروه می‌آمدم و می‌نشستم سپس بی آنکه وارد شوم می‌رفتم، و اگر می‌خواستم می‌توانستم وارد شوم اما به احترام او وارد نمی‌شدم».^۳

سفیان می‌گوید: «می‌شنیدم که زهری می‌گفت: فلانی که از ظرف‌های علم بود مرا چنین حدیث گفت، و نمی‌گفت فلان عالم».^۴

جایگاه علمی زهری:

لیث از جعفر بن ربیع نقل می‌کند که گفت: به عراق بن مالک گفتم: چه کسی فقیه‌ترین اهل مدینه است؟ وی سعید بن مُسیب و عروه و عُبیدالله بن عبدالله را نام برد و

۱- همان.

۲- من أعلام السلف، به نقل از حلیة الأولیاء.

۳- همان.

۴- همان.

سپس گفت: اما داناترین آنان نزد من ابن شهاب است زیرا او علم آنان را به علم خود افزود.^۱

درباره او گفته‌اند:

لیث بن سعد می‌گوید: سعید بن عبدالرحمن به من گفت: ای ابا حارث، اگر ابن شهاب نبود بخش بسیاری از سنت نابود می‌شد.^۲ و امام مسلم می‌گوید: «زهري حدود نود حدیث دارد که آن‌ها را از پیامبر ﷺ با اسناد خوب روایت می‌کند بدون آنکه کسی دیگر آن‌ها را روایت کرده باشد».^۳

همچنین لیث می‌گوید: «عالمی را جامع‌تر و آگاه‌تر از ابن شهاب ندیدم. اگر بشنوی که درباره ترغیب سخن می‌گوید خواهی گفت: جز این در چیز دیگری ماهر نیست، و اگر در انساب سخن گوید خواهی گفت: جز این چیزی نمی‌داند و اگر درباره قرآن و سنت گوید سخنش جامع و فراگیر خواهد بود».^۴

ایوب سختیانی می‌گوید: «کسی را عالم‌تر از زهري ندیدم» صخر بن جویری به او گفت: «و نه حتی حسن [بصری]؟» گفت: «کسی را عالم‌تر از زهري ندیدم».^۵

عبدالرزاق از معمر از عمر بن عبدالعزیز نقل می‌کند که وی گفت: «قدر ابن شهاب را بدانید که هیچ‌کس را نخواهید یافت که از او نسبت به سنت گذشتگان آگاه‌تر باشد».^۶

شعیب بن ابی حمزه می‌گوید: به مکحول گفتند: داناترین کسی که ملاقات کرده‌ای کیست؟ گفت: «ابن شهاب». گفتند دیگر چه کسی؟ گفت: «ابن شهاب». گفتند باز چه

۱- تهذیب التهذیب.

۲- السنة قبل التدوین.

۳- همان، به نقل از صحیح امام مسلم.

۴- تهذیب التهذیب.

۵- السنة قبل التدوین، به نقل از «الجرح والتعدیل».

۶- سیر أعلام النبلاء.

کسی؟ گفت: «ابن شهاب»^۱.

ابراهیم بن سعد از پدرش نقل می‌کند که گفت: «کسی دیده نشده است که پس از رسول الله ﷺ مانند ابن شهاب علم را جمع کرده باشد»^۲.
امام اوزاعی می‌گوید: «هیچ یک از تابعین خلافت هشام بن عبدالملک را درک نکردند که فقیه‌تر از او باشند»^۳.

خدمات علمی امام زهری

تدوین سنت:^۴

زهری نخستین کسی بود که در استجابت درخواست خلیفه اموی، عمر بن عبدالعزیز اقدام به تدوین سنت در دفاتر خاصی نمود. سپس عمر بن عبدالعزیز آن دفاترها را به همه سرزمین‌هایی که حکومت می‌کرد فرستاد. به اجماع علما وی نخستین کسی است که به طور رسمی با دستور عمر بن عبدالعزیز سنت را تدوین نمود.
اسباب بسیاری از جمله ظهور احادیث ساختگی که دلایل سیاسی خاص خود را داشت باعث شد علما بطور جدی در فکر تدوین حدیث باشند. زهری می‌گوید: «اگر احادیثی نبود که از مشرق نزد ما می‌آمد و ما آن را نمی‌شناختیم نه هرگز حدیثی را می‌نوشتیم و نه اجازه نوشتن آن را می‌دادم»^۵.

همچنین ترس آنان از نابود شدن احادیث رسول خدا ﷺ کم‌تر از نگرانی آنان نسبت به احادیث ساختگی نبود. این دو عامل از قوی‌ترین عواملی بود که باعث شد علما برای خدمت به سنت و تدوین آن همت گمارند. هنگامی که خلیفه زاهد و عابد، عمر بن

۱- همان.

۲- همان.

۳- السنة قبل التدوین، به نقل از تاریخ دمشق.

۴- همان، به طور خلاصه.

۵- به نقل از تقييد العلم صفحه: ۱۰۸.

عبدالعزیز این ماموریت را به طور رسمی بر عهده گرفت به آفاق چنین نامه نوشت که: «احادیث رسول الله ﷺ را جمع‌آوری نمایید»^۱. یکی از نامه‌هایی که برای اهل مدینه نگاشته بود چنین بود: «حدیث رسول الله ﷺ را بنویسید که من از زوال علم و رفتن اهل آن می‌ترسم»^۲.

او برای این هدف از علما و راویان بزرگ آن دوران از جمله محمد بن عمرو بن حزم (وفات: ۱۱۷هـ) و ابن شهاب زهری کمک گرفت، و حتی خود نیز در این تلاش علمی شرکت جست. ابن شهاب می‌گوید: «عمر بن عبدالعزیز ما را به جمع سنت‌ها دستور داد و ما آن را دفتر، دفتر نگاشتیم و او به هر سرزمینی که در آن قدرت داشت یک دفتر فرستاد»^۳. بر این اساس است که مورخان و علما می‌گویند: «نخستین کسی که علم را تدوین نمود، ابن شهاب بود»^۴.

روایت احادیث:

زهری احادیثی را به تنهایی روایت نموده که جز او کسی دیگر روایت نکرده است. لیث بن سعد می‌گوید: سعید بن عبدالرحمن بن من گفت: «ای اباحارث اگر ابن شهاب نبود بخش زیادی از سنت نابود می‌شد». حافظ ذهبی می‌گوید: «ابن شهاب بخش زیادی از سنت را به تنهایی روایت کرده است و از رجالی روایت نموده که جز او کسی از آنان روایت نکرده است، مسلم این رجال را نام برده که تعداد آنان هفتاد و چند نفر است»^۵.

توجه به سند آوری برای روایات:

۱- به نقل از فتح الباری و ابونعیم در تاریخ اصفهان.

۲- به نقل از سنن دارمی.

۳- به نقل از جامع بیان العلم و فضله، و حلیة الأولیاء.

۴- به نقل از الرسالة المستطرفة.

۵- السنة قبل التدوین.

وی نسبت به اسناد (سند آوری و ذکر سند) روایات بسیار حساس بود و علما و طلاب علم را نسبت به پایبندی به ذکر سند تشویق می‌کرد. یک بار شنید که اسحاق بن عبدالله در مدینه چنین حدیث می‌گوید که: «قال رسول الله...» پس به او گفت: «تو را چه شده است ای ابن ابی فروه! قاتلك الله! چه جراتی بر خداوند داری؟! حدیث را با سند بیاور، برای ما احادیثی می‌آورید که نه افسار دارد و نه زمام!»^۱.

ولید بن مسلم می‌گوید: «زهري از قصر خضراء از نزد عبدالملک بن مروان بیرون آمد و در کنار آن ستون نشست و گفت: ای مردم ما چیزهایی را از شما منع می‌کردیم که به این‌ها (یعنی خلفا) دادیم. پس بیایید تا به شما نیز حدیث بگویم». روای می‌گوید: «شنیدم که آن‌ها گفتند قال رسول الله ﷺ پس زهري خطاب به آن‌ها گفت: ای اهل شام، چه شده که می‌بینم احادیثتان بی افسار و زمام است!» ولید می‌گوید: «از آن روز اصحاب ما نسبت به ذکر سند پایبند شدند»^۲.

تشویق طلاب علم برای آموختن حدیث و هزینه برای آن:

زهري طالبان علم را برای فراگیری حدیث تشویق می‌کرد و حتی برای برخی از آنان هزینه نیز می‌کرد. یکی از طلاب علم به او گفت: من برای طلب علم مال کافی ندارم. زهري به او گفت: «دنبال من بیا و من هزینه‌ات را می‌دهم»^۳.

او اصحاب حدیث را گرامی می‌داشت و با ثرید و غسل از آنان پذیرایی می‌کرد و اگر کسی از آن‌ها از خوردن غذایش ابا می‌ورزید سوگند می‌خورد که ده روز با او سخن نگوید!^۴.

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

تعداد احادیث و ارزش روایت او:

علی بن مدینی می‌گوید: «او در حدود دوهزار حدیث دارد». ابوداؤد می‌گوید: «تعداد احادیث او دوهزار و دویست حدیث است که نصف آن مسند است». اسناد زهری از بهترین و قوی‌ترین سندها است. امام احمد می‌گوید: «زهری بهترین مردم از نظر حدیث است و اسناد او خوب‌ترین اسناد است»^۱.

نسائی می‌گوید: بهترین اسانیدی که از رسول الله ﷺ روایت می‌شود چهار سند است: ۱- زهری از علی بن حسین از پدرش (حسین بن علی) از پدربزرگش (علی بن ابی‌طالب) و ۲- زهری از عبیدالله از عبدالله بن عباس و ۳- ایوب از محمد از عبیده از علی و ۴- منصور از ابراهیم از علقمه از عبدالله^۲.

حاکم می‌گوید: «صحیح‌ترین اسنادی که به عمر بن خطاب می‌رسد این است: زهری از سالم (بن عبدالله بن عمر) از پدرش (عبدالله بن عمر) از پدربزرگش (عمر بن خطاب)^۳».

سیوطی می‌گوید: «گفته شده است صحیح‌ترین اسناد به طور مطلق روایت ابوبکر محمد بن مسلم به عبیدالله بن عبدالله بن شهاب زهری از سالم بن عبدالله بن عمر از پدرش می‌باشد، و این نظر احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه است و ابن‌صلاح نیز بدان تصریح کرده است»^۴.

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

شبهات مستشرقین و دیگر فرقه‌ها علیه امام زهری و رد آن^۱

امام زهری به حق یکی از حفاظ اعلام است که نامش در صفحات تاریخ می‌درخشد و به شایستگی امام عصر خود است. اما با این وجود او نیز از اتهامات برخی فرقه‌ها و دشمنان شریعت در امان نمانده است. برخی از مورخان شیعه او را به حرکت در رکاب امویان و ارضای آنان با ساختن احادیث به سود آن‌ها متهم کرده‌اند. بر اساس ادعای آنان بنی‌امیه برای به دست آوردن مشروعیت نزد مردم از برخی از علمای صحابه و تابعین سود برده‌اند.

آنان اتهاماتی را بر برخی از راویان حدیث وارد ساخته‌اند که با واقعیت هم‌خوانی ندارد. مستشرق یهودی مجارستانی، «ایگناز گلدزیهر» (۱۸۵۰-۱۹۲۱م) بیش از دیگران به طرح این اتهامات پرداخته است. تحقیقات وی یکی از سلسله تحقیقاتی است که به هدف زیر سوال بردن جانب تشریحی اسلام انجام گرفته است. چنانکه پیش از زهری و بیش از او، صحابی جلیل ابوهریره رضی الله عنه مورد تهمت حدیث‌سازی قرار گرفته است زیرا این دو شخصیت بیشترین کسانی هستند که در میان صحابه و تابعین به روایت حدیث پرداخته‌اند و شک وارد ساختن در مصداقیت و امانت آن‌ها باعث ایجاد شک در بخش عظیمی از منبع دوم تشریح یعنی سنت خواهد شد و در نتیجه بخش بزرگی از شریعت اسلام مورد تشکیک قرار خواهد گرفت.

مورخ شیعی، یعقوبی (وفات: ۲۹۱ هـ) می‌گوید: «عبدالملک اهل شام را از حج باز داشت زیرا ابن زبیر [که در آن هنگام قدرت را در مکه در دست داشت] از آن‌ها بیعت می‌گرفت. عبدالملک که چنین دید آنان را از رفتن به سوی مکه منع نمود، پس مردم ناله کردند و گفتند: ما را از حج بیت الله الحرام باز می‌داری درحالی که این فرضی است از جانب خداوند؟ او به مردم گفت: این ابن شهاب زهری است که شما را از رسول الله ﷺ چنین حدیث می‌گوید که: «بار سفر بسته نمی‌شود مگر به سه مسجد: مسجدالحرام و

۱- این بخش را به اختصار از کتاب «السنة قبل التدوین» نوشته دکتر عجاج الخطیب نقل کرده‌ام.

مسجد من و مسجد بیت المقدس» و این مسجد برای شما جای مسجدالحرام را می‌گیرد و این صخره نیز روایت شده است که رسول خدا ﷺ پایش را هنگامی که به آسمان عروج کرد بر آن گذاشته است و جایگزین کعبه است. پس عبدالملک بر روی صخره قبه‌ای ساخت و برای آن پرده‌های ابریشمی برافراشت و برای آن خادمان و حاجبانی برگرفت و مردم را به طواف آن همانند طواف کعبه وا داشت...^۱.

برای ادعایی که یعقوبی در تاریخ خود کرده است هیچ مدرک معتبری در هیچیک از منابع اسلامی نیافتم. نه طبری از این واقعه یادی کرده است و نه ابن سعد و ابن اثیر و ابن کثیر و نه ذهبی. چنانکه خود یعقوبی نیز آن را به منبع خاصی ارجاع نداده است. آنچه نزد من راجح است این است که گلدزیهر از نظریه یعقوبی اطلاع یافته و آن را در تایید نظریه خویش یافته و به آن چنگ زده است.

اینجا ادعای گلدزیهر و یعقوبی را در برابر حقایق تاریخی قرار خواهیم داد تا صحت تاریخی موارد اصلی مورد ادعای این دو شخص را مورد بررسی قرار دهیم:

- ۱- ادعای جلوگیری از حج اهل شام توسط عبدالملک بن مروان.
- ۲- بنای «قبة الصخرة» توسط عبدالملک برای آنکه به جای کعبه مورد حج و طواف قرار گیرد.
- ۳- استفاده از احادیث ساخته شده توسط زهری محدث بزرگ دوران برای قانع کردن مردم.
- ۴- دلیل اینکه زهری این احادیث را ساخته است این است که وی دوست عبدالملک بن مروان بود و با او رفت و آمد داشت و احادیث وارد شده در فضائل بیت المقدس تنها از طریق زهری روایت شده‌اند.^۲

۱- به نقل از تاریخ یعقوبی.

۲- موضوع خطرناکی که در این تهمت وجود دارد دروغین دانستن احادیث فضائل بیت المقدس است. در واقع اهمیتی که گلدزیهر یهودی برای این تهمت قائل شده به موضوع فلسطین و فضیلت آن از نظر اسلامی نیز

پاسخ به این اتهامات:

۱- اینکه عبدالملک بن مروان مردم شام را از حج باز بدارد غیر معقول است زیرا حج فریضه‌ای است واجب بر هر مسلمانی که توانایی آن را دارد؛ چگونه ممکن است کسی مانند عبدالملک [به دلایل سیاسی] مردم را از حج باز بدارد در حالی که خود او معروف به عبادت و صلاح و علم بود تا جایی که پیش از خلافت جزو فقهای مدینه به شمار می‌رفت. ابوالزناد می‌گوید: «فقهای مدینه چهار کسند: سعید بن مسیب و عروه بن زبیر و قبیصه بن ذؤیب و عبدالملک بن مروان».

منطقی نیست که عبدالملک بن مروان مردم را از حج باز دارد و ائمه تابعین که در دوران وی کم نبودند سکوت پیشه کنند و دست از طاعت او نکشند. همچنین دلایل تاریخی بسیاری هست که ثابت می‌کند عبدالملک مردم شام را از حج منع نکرده است چنانکه در تاریخ طبری آمده است: «در این سال - یعنی سال ۶۸ هجری - در عرفات در یک آن چهار پرچم برافراشته شده بود. محمد بن عمر می‌گوید: شرحبیل بن ابی‌عون از پدرش چنین نقل کرده است که: به سال ۶۸ هجری چهار پرچم در عرفات وجود داشت: ابن حنفیه و یارانش لوای خود را داشتند... و ابن زبیر لوای خود را داشت... و نجهه حروری (از خوارج) پشت سر آن دو بود و لوای بنی‌امیه در سمت چپ آنان قرار داشت»^۱.

۲- منابع اسلامی ذکر نکرده‌اند که عبدالملک «قبة الصخرة» را بنا کرده است بلکه از فرزند وی ولید بن عبدالملک به عنوان بانی آن نام برده‌اند. دکتر مصطفی سباعی /

مربوط است. بسیاری از صهیونیست‌ها حتی در حال حاضر نیز می‌خواهند اینگونه القا کنند که بیت‌المقدس و مسجدالاقصی اهمیتی از نظر اسلامی ندارد و پس از تحویل قبله از مسجدالاقصی به مسجدالحرام دیگر این سرزمین از هیچ جایگاه اسلامی برخوردار نیست. پس می‌توان گفت چنین تهمتی دو هدف دارد: به زیر سوال بردن شخصیت زهری و ضربه وارد کردن به موقعیت اسلامی بیت‌المقدس. (عبدالله م.)

۱- به نقل از تاریخ طبری.

می‌گوید: «نیافته‌ایم که آنان حتی یک روایت را آورده باشند که بنای آن را به عبدالملک نسبت داده باشد، و شکی در این نیست که بنای آن به هدف حج -آنطور که گلدزیهر ادعا می‌کند- از بزرگ‌ترین حوادث و مهم‌ترین آن‌ها در تاریخ اسلام است و منطقی نیست مورخان مسلمان از کنار چنین قضیه‌ای به سادگی گذر کنند در حالی که آنان حوادث کوچک‌تر و کم‌اهمیت‌تر از این را مانند وفات علما و بر عهده گرفتن قضاوت توسط افراد و دیگر حوادث، در کتاب‌های خود آورده‌اند. بنابراین اگر عبدالملک آن را بنا کرده بود آن را ذکر می‌کردند اما می‌بینیم آنان بنای آن را در دوران ولید ذکر نموده‌اند.

البته در کتاب «الحيوان» دمیری به نقل از ابن خلکان آمده است که عبدالملک «قبة الصخرة» را بنا کرده است و عبارت وی چنین است: «عبدالملک آن را بنا نمود و مردم در روز عرفه نزد آن وقوف می‌کردند» اما با وجود ضعف تاریخی نسبت بنای آن به عبدالملک و مخالفت آن با آنچه ائمه علم تاریخ ذکر کرده‌اند، این جمله دلیل آن نیست که وی -یعنی عبدالملک- آن را به این هدفه ساخته است بلکه ظاهر این جمله نشان دهنده این است که مردم خود این کار را انجام می‌دادند و اشاره‌ای به حج نیز در آن نیست، بلکه در آن به وقوف نزد «قبة الصخرة» در روز عرفه اشاره شده است که این عادت در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی شایع بود و فقها آن را بد دانسته‌اند، و مردم تنها نزد «قبة الصخرة» چنین کاری نمی‌کردند بلکه مردم هر سرزمین عادت داشتند در این روز به نزد بنای مشهور و مهم سرزمین خود می‌رفتند و همچون حجاج که در عرفه وقوف می‌کنند نزد آن می‌ایستادند»^۱.

همچنین از جمله دلایلی که نشان‌دهنده بطلان ادعای گلدزیهر است موضع دشمنان و مخالفان امویان است که هیچ اشاره‌ای به این حادثه نکرده‌اند. اگر ادعای یعقوبی و

۱- به نقل از «السنة ومكانتها في التشريع الاسلامي» نوشته دکتر مصطفی سباعی.

گلدزیه‌ر صحیح بود طبیعتاً دشمنان او چنین حادثه‌ای را که باعث تکفیر عبدالملک می‌شد رها نمی‌کردند و از آن در تبلیغات خود علیه امویان سود می‌بردند.

۳- اما اینکه عبدالملک با کمک زهری که به سود وی حدیث می‌ساخته است سعی در این نموده که مردم را به حج بیت المقدس وادار کند به طور قطع صحیح نیست و ما سعی می‌کنیم از دو جنبه به رد این اتهام پردازیم. نخست از طریق بیان رابطه زهری با امویان و دوم از منظر تاریخی.

الف: رابطه زهری با امویان:

این صحیح است که زهری میان حجاز و شام رفت و آمد داشت و بر بنی‌امیه وارد می‌شد، اما او کسی نبود که به پای آن‌ها بیفتد یا آنکه دین خود را به دنیا بفروشد. زهری بسیار والاتر از آنی است که دشمنان اسلام تصور می‌کنند و والاتر از آن چیزی است که یعقوبی و گلدزیه‌ر و دیگران ادعا می‌کنند.

امام زهری مرد صلاح و پایداری بر حق بود و حق را برای خلفای بیان می‌نمود حتی اگر به مذاقشان نمی‌ساخت و آنان را به پیمودن راه حق و می‌داشت و هرگز با آنان از در مداهنه و سازش وارد نمی‌شد. ابن عساکر با سند خود از امام شافعی از عمویش روایت نقل می‌کند که گفت: «سلیمان بن یسار بر هشام وارد شد؛ هشام به او گفت: ای سلیمان «آنکه قسمت عمده آن [گناه] را بر عهده گرفت»^۱ چه کسی است؟ سلیمان به او گفت: عبدالله بن ابی بن سلول. هشام به او گفت: دروغ گفتی، او علی بن ابی طالب است.

سپس ابن شهاب بر او وارد شد. هشام به او گفت: منظور از «آنکه قسمت عمده آن را بر عهده گرفت» چه کسی است؟ ابن شهاب گفت: او عبدالله بن ابی بن سلول است. هشام گفت: دروغ گفتی، او علی بن ابی طالب است. ابن شهاب گفت: من دروغ

۱- بخشی از آیه ۱۱ سوره نور: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا نَحْسَبُهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۱﴾ [النور: ۱۱].

می‌گوییم؟! پدر نداری!^۱ به خداوند سوگند اگر ندا دهنده‌ای از آسمان ندا دهد که خداوند دروغ را حلال کرده است دروغ نخواهم گفت! عروه بن ولید و سعید بن مسیب و عبیدالله بن عبدالله و علقمه بن وقاص، همه‌شان از عائشه رضی الله عنها چنین روایت کرده‌اند که: آنکه بخش عمده آن گناه [یعنی افک] را بر دوش گرفت عبدالله بن اُبی است.^۲

این است موضع ابن شهاب در برابر امویان و رابطه‌ای که با آنان داشت، آیا با این وجود منطقی است که برای خاطر آن‌ها بر رسول الله صلی الله علیه و آله دروغ ببندد؟

امام اوזاعی / می‌گوید: «ابن شهاب هرگز با هیچ پادشاهی که به دربار وی وارد می‌شد مداخله و سازش نکرد»^۳.

اما آنچه از یزید بن یحیی روایت شده که می‌گوید: «چه مردی بود او اگر با هم‌نشینی پادشاهان خود را خراب نمی‌کرد» خبری است ضعیف و در سند آن دو شخص مجهول وجود دارند.

رابطه زهری با امویان رابطه‌ای است شریف، رابطه عالم راستگو که در راه خداوند از سرزنش کسی هراس ندارد. حتی این که او معلم فرزندان هشام بن عبدالملک بود یا منصب قضاوت را در حکومت یزید بن عبدالملک بر عهده داشت هیچ ضربه‌ای به شخصیت او وارد نمی‌سازد. آموزش فرزندان خلیفه و تربیت آنان چه چیز از مقام زهری می‌کاهد؟ این که او آنان را بر اساس تربیت اسلامی بار آورد جز خدمتی برای اسلام و

۱- لفظی که ابن شهاب به کار برده است «لا أبأ لك» است که گرچه در ظاهر لغوی به معنای «پدر نداری» است اما در اصطلاح عرب فحش نیست بلکه آنطور که خلیل می‌گوید به معنای این است که پشتیبانی جز خود نداری. و بیشتر برای تنبیه و متوجه ساختن شخص به کار می‌رود مانند لفظ «ثکلتك أمك» (مادرت به عزایت بنشیند) که در حدیث نیز آمده است اما به معنای ظاهرش نیست بلکه در لفظ عرب برای متوجه ساختن شخص به کار می‌رود.

۲- به نقل از تاریخ دمشق.

۳- همان.

مسلمانان است؟ یا آنکه بهتر است کسان دیگر که اهداف مادی و پست دارند فرزندان خلیفه را بر اساس دوستی شهوات و لهو و هوسرانی تربیت کنند؟
 ژهری که در حضور خلیفه قدامتند اموی از گفتن کلمه حق ترسی ندارد چرا باید از منصب قضاوت بترسد؟

ب: محال بودن ادعای یعقوبی و گلدزیهر از نظر تاریخی:

گلدزیهر می‌گوید: «اینجا بود که عبدالملک ابن شهاب را که در جهان اسلام مشهور بود برای ساختن احادیث به نفع خود مناسب دید و زهری نیز احادیثی وضع نمود از جمله...».

این ادعایی است غیر منطقی زیرا ابن شهاب بر اساس صحیح‌ترین اقوال در سال ۵۰ هجری به دنیا آمده است و دشمنی و درگیری میان عبدالله بن زبیر و عبدالملک بن مروان بین سال‌های ۶۵-۷۳ هجری وجود داشت، اگر نظریه برخی از مستشرقان را صحیح بدانیم که عبدالملک «قبة الصخرة» را در سال ۷۲ هجری ساخته است سن ژهری در آن هنگام تنها ۲۲ سال خواهد بود که وی در این سن هنوز مشهور نبود بلکه در آغاز طلب علم قرار داشت و در جهان اسلام شناخته شده نبود و بسیاری از تابعین از او مشهورتر بودند از جمله سعید بن مسیب و قبیصه بن ذؤیب و قاسم بن محمد و دیگران. عبدالملک هیچ‌گاه سعی نکرد از یکی از آنان بهره‌برداری سیاسی کند با وجود آنکه قبیصه بن ذؤیب نزد وی بود.

از سوی دیگر ابن شهاب پیش از سال ۸۰ هجری به نزد عبدالملک نرفت. وی چنان که خود می‌گوید در سال ۸۲ هجری نزد عبدالملک رفت. آیا ژهری نه سال پس از وفات ابن زبیر چنین احادیثی را جعل کرده است؟ حتی اگر فرض کنیم وی پیش از شهادت ابن زبیر به دمشق رفته و برای باز داشتن مردم از حج خانه خدا حدیث جعل کرده است آیا مردم به همین سادگی حرف او را باور می‌کردند؟ و آیا صحابه و بزرگان تابعین که در دمشق بودند در برابر حرف او ساکت می‌نشستند؟ آیا با عقل سازگار است که احادیث جعلی او از نگاه تیزبین علمای بزرگ و ناقدان سرسختی که آن روزگار کم نبودند در امان

بماند؟ و اصلاً آیا منطقی است که ابن شهاب -آنطور که گلدزیهر ادعا می‌کند- حدیثی جعل کند که با آن مناسک حج را که رکنی از ارکان اسلام است تغییر دهد سپس با این وجود علما و طلاب علم به او اعتماد کنند؟ این را نیز باید در نظر بگیریم که چنین کاری باعث خارج شدن از دین و کافر شدن چنین شخصی خواهد شد. آیا همه امت نسل اندر نسل جنایتی به این بزرگی را کشف نکردند تا آنکه یعقوبی به آن پی ببرد و گلدزیهر آن را تایید کند؟ یا اینکه نه، آنکه نخست چنین ادعایی کرده است دروغگویی بیش نیست و آنکه تاییدش نموده نیز کینه‌توزی است که کاری با حقیقت علمی ندارد؟!.

اگر حتی بخش از چیزی که اینها دعا کرده‌اند درست بود، پیش از همه شیخ او سعید بن مسیب که این حدیث را از او روایت کرده است بر او می‌شورید و سکوت پیشه نمی‌کرد اما چنین چیزی هرگز رخ نداده است.

۴- گلدزیهر برای صحت ادعای خود مبنی بر جعل احادیث فضیلت بیت المقدس توسط زُهری چنین استدلال نموده که وی دوست عبدالملک بن مروان بوده و نزد وی برو و بیا داشته است. و احادیثی که در فضائل بیت المقدس وارد شده است تنها از طریق زُهری روایت شده‌اند.

اما این ادعایی است مردود که حقایق تاریخی و دیگر احادیث آن را زیر سوال می‌برد. هنگامی که زُهری برای بار اول بر عبدالملک وارد شد توسط قبیصه بن ذؤیب توانست بر وی داخل شود و حدیث قضاوت عمر بن خطاب رضی الله عنه در مساله مادران فرزندان، را برای وی روایت نمود. عبدالملک از نسب او پرسید و به او یادآور شد که پدر وی به همراه ابن زبیر علیه آنان جنگیده است... اگر وی دوست عبدالملک بود نیازی به این نداشت که کسی برای وارد شدن او به دربار واسطه شود، همچنانکه عبدالملک نیازی به پرسیدن نسب او نداشت. گذشته از این عبدالملک بن مروان متولد سال ۲۶ هجری است و انتقال او و پدرش به شام در سال ۶۴ هجری رخ داده است یعنی زمانی که ابن شهاب تنها ۱۴ سال داشته است، چطور ممکن است میان یک مرد ۳۸ ساله با نوجوانی ۱۴ ساله رابطه دوستی صورت گرفته باشد؟

از سوی دیگر حدیث «بار سفر بسته نمی‌شود مگر به سوی سه مسجد...» از طرق مختلفی غیر از طریق زهری روایت شده است و تنها ابن شهاب آن را روایت نکرده است و تمام کتاب‌های سنت آن را روایت کرده‌اند.

امام بخاری این حدیث را از غیر طریق زهری از ابی‌الولید از شعبه بن حجاج از عبدالملک از قزعه مولای زیاد از ابوسعید خدری روایت کرده است.

امام مسلم نیز این حدیث را از سه طریق روایت کرده است که تنها یکی از آنها از طریق زهری است...

بنابراین آنطور که گلدزیهر ادعا می‌کند، تنها زهری این حدیث را روایت نکرده است و آن را برای خشنودی عبدالملک بن مروان جعل نکرده است بلکه دیگران از جمله کبار صحابه و تابعین نیز آن را روایت کرده‌اند، پس این حدیث صحیح است و هیچ اشکالی در آن نیست و ادعای یعقوبی و گلدزیهر باطل و بی‌اساس است^۱.

برخی از سخنان وی:

«ما نزد عالم می‌آمدم اما آنچه از ادب او می‌آموختیم بیش از آن چیزی بود که از علمش می‌آموختیم»^۲.

«خداوند با چیزی بهتر از علم عبادت نشده است»^۳.

«سه چیز است که اگر در قاضی باشد او دیگر قاضی نیست: اگر سرزنش را بد بداند و از مدح خوشش آید و عزل برایش ناخوشایند باشد»^۴.

«مردم از سخن عالمی خوششان نمی‌آید مگر با عمل، و عملی نخواهد بود مگر با علم»^۵.

۱- السنة قبل التدوین، با کمی تلخیص و تصرف.

۲- تاریخ اسلام ذهبی.

۳- همان، به روایت از معمر.

۴- همان، به روایت یحیی بن حمزه.

۵- همان، به نقل از ولید بن مسلم.

«ایمان به قدر نظام توحید است، هر که توحید آورد اما به تقدیر ایمان نیاورد، این ناقض توحید اوست»^۱.

«اگر مجلس به درازا کشد شیطان از آن بهره‌ای خواهد داشت»^۲.

وفات امام ابن شهاب زهری:

امام ابن شهاب زهری به تاریخ ۱۷ رمضان سال ۱۲۴ هجری دار فانی را وداع گفت^۳. بر اساس گفته واقدی وی در آن هنگام ۷۲ سال سن داشت. او را در کنار ملکی به نام اداما که از آن وی بود واقع در پشت شَعْب و بَدَا که در پایان منطقه حجاز و آغاز فلسطین قرار دارد، دفن نمودند^۴. قبر او بر سر راه قرار دارد تا هر که بر او می‌گذرد برایش دعا کند^۵.

خداوندا امام زهری را مورد رحمت خویش قرار دهد و او را برای خدماتی که در خدمت سنت نبوی نمود پاداش جزیل عطا نماید. آمین.

۱- سیر أعلام النبلاء، به نقل از یونس از ابن شهاب.

۲- همان.

۳- سیر أعلام النبلاء، به نقل از ابن سعد و خلیفه و زبیر. ذهبی می‌افزاید: یحیی القطان وفات زهری را در سال

۱۲۳ یا ۱۲۴ هجری دانسته است و ابو عبید و یحیی بن مُعین نیز همین را گفته‌اند. معن بن عیسی می‌گوید:

برادرزاده زهری می‌گوید عمومی او به سال ۱۲۴ هجری درگذشته است.

۴- وفيات الأعیان.

۵- همان.

اویس قرنی، سرور تابعین (وفات: ۳۷ هـ)

وی زاهد مشهور «اویس بن عامر بن جزء بن مالک مرادی قرنی» است. دوران پیامبر ﷺ را درک نمود اما دیدار رسول خدا نصیب وی نگردید. از این جهت در طبقه‌ی مخضرمین جای می‌گیرد.^۱ اویس از بهترین تابعین است. در مورد اینکه چه کسی بهترین تابعی است خلاف است. احمد بن حنبل می‌گوید: وی سعید بن مسیب است، و گفته شده وی اویس قرنی است و گفته شده: حسن بصری. اما صحیح‌تر آن است که وی اویس قرنی می‌باشد زیرا در صحیح مسلم آمده است که: «بهترین تابعین مردی است که به او اویس می‌گویند». برخی دیگر از علما گفته‌اند که عالم‌ترین تابعین سعید بن مسیب است و زاهدترین و عابدترین آنان اویس است.

وی در یمن زندگی می‌کرد، سپس به کوفه نقل مکان کرد و در واقعه‌ی صفین به همراه علی بن ابی‌طالب جنگید و به شهادت رسید.

اویس از عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب، حدیث روایت کرده و از بسیاری از صحابه علم آموخت تا آنکه از ائمه‌ی تابعین گردید و بسیاری از علما از وی علم و تواضع نسبت به مادر و تواضع در برابر پروردگار را آموختند. ابن سعد وی را در طبقه‌ی نخست از تابعین اهل کوفه ذکر کرده و درباره‌ی وی می‌گوید: «وی ثقه است». امام مالک وجود اویس را انکار می‌کرد اما شهرت وی و اخبار وی به حدی است که نمی‌توان به وجود وی شک کرد.

۱- مخضرمین کسانی هستند که جاهلیت و اسلام را درک کرده‌اند اما موفق به دیدار پیامبر ﷺ نشده‌اند. از این جهت از درجه‌ی تابعین بالاتر هستند گرچه می‌توان آنان را در طبقه‌ی تابعین جای داد.

جایگاه اوئیس قرنی:

وی مکانت و احترام فراوانی در میان صحابه دارا بود زیرا آنان وصف او را از رسول خدا ﷺ شنیده بودند. امام مسلم در صحیح خود بابی را در فضایل اوئیس قرنی آورده است.

وی با سند خود از اسیر بن حابر روایت می‌کند که عمر بن خطاب رضی الله عنه وقتی که مجاهدان کمک‌رسان یمن به نزد او می‌آمدند از آنان می‌پرسید که آیا اوئیس بن عامر در میان شماست؟ تا آن‌که روزی اوئیس به همراه آنان آمد پس از او پرسید: آیا تو اوئیس بن عامری؟ گفت: آری. گفت: از مراد و سپس از قرن؟ و آیا دچار برص بودی و از آن شفا یافتی به جز به اندازه‌ی یک درهم و مادر [پیری] داری؟ گفت: آری.

عمر گفت: شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «اوئیس بن عامر با مجاهدان اهل یمن به نزد شما خواهد آمد که از مراد و سپس از قرن است که برص داشت و از آن شفا یافت به جز به اندازه‌ی یک درهم و او مادری دارد که نسبت به او نیکوکار است و اگر بر خداوند سوگند خورد خداوند سوگند او را راست خواهد کرد (دعای او را مستجاب خواهد کرد). پس اگر توانستی از او بخواهی برایت آموزش بخواهد از او بخواه». پس برای من از خداوند آموزش بخواه. اوئیس برای او طلب آموزش کرد. آنگاه عمر به او گفت: کجا می‌روی؟ گفت: به کوفه. گفت: آیا برای حاکم آنجا ننویسم که تو را گرامی دارد؟ اوئیس گفت: این که در میان مردم ناشناخته باشم برایم بهتر است.

روای می‌گوید: سال بعد مردی از اشراف آن‌ها به حج آمد پس عمر او را دید و از او درباره‌ی اوئیس پرسید. او گفت: او را در حالی که خانه‌ای کهنه و متاعی بسیار اندک داشت ترک گفتم. عمر گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

«اوئیس بن عامر با مجاهدان اهل یمن به نزد شما خواهد آمد که از مراد و سپس از قرن است که برص داشت و از آن شفا یافت به جز به اندازه‌ی یک درهم که او مادری دارد که نسبت به او نیکوکار است و اگر بر خداوند سوگند خورد خداوند سوگند او را

راست خواهد کرد. پس اگر توانستی از او بخواهی برایت آمرزش بخواند از او بخواه».

آن مرد به نزد اویس آمد و از او خواست برایش از خداوند آمرزش بخواند. اویس به او گفت: تو از من به سفری نیک نزدیکتری (یعنی به تازگی از حج آمده‌ای) پس تو برای من از الله طلب آمرزش کن. آن مرد گفت: برای من طلب آمرزش کن. اویس باز گفت: تو به سفری نیکی نزدیکتری. آن مرد بار دیگر گفت: برای من از الله درخواست آمرزش کن. پس اویس از او پرسید: آیا با عمر دیدار کرده‌ای؟ گفت: آری. اویس برایش از خداوند آمرزش خواست، پس مردم او را شناختند (و در پی او شدند تا برایشان طلب آمرزش کند) پس اویس به سویی براه افتاد...

اسیر (روای حدیث) می‌گوید: من او را بُرده‌ای پوشاندم، و هر که او را می‌دید می‌گفت: اویس از کجا چنین بُرده‌ای آورده است (زیرا اویس چنین لباس فاخری تا آن وقت نپوشیده بود). [مسلم: ۵۶۴۷].

همچنین امام مسلم در صحیح خود از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت می‌کند که ایشان فرمودند: شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «بهترین تابعین مردی است که به او اویس می‌گویند و او مادری دارد و قبلا دچار برص بود پس از او بخواهید تا برایتان از خداوند آمرزش بخواند». [مسلم: ۵۶۴۶].

شخصیت اویس قرنی

عبادت وی:

هر که قصد رسیدن به خداوند متعال را دارد راهی برای این رسیدن بر می‌گزیند. برخی با نماز شب و برخی دیگر با استغفار صبحگاهان و برخی دیگر با اندیشیدن... اویس به مانند دیگر مردم نبود که جز به خوردن و نوشیدن نیندیشد. او حقیقت این دنیا را دانسته بود و برای پس از مرگ تلاش می‌کرد.

روش اویس اینچنین بود که سعی می‌کرد با تفکر در مخلوقات خداوند به محبت خالق دست یابد. هنگامی که «هرم بن حیان» به کوفه آمد درباره‌ی اویس پرسید. به او

گفتند که او مکانی را در کنار فرات بسیار دوست دارد که به آن «عریض» گفته می‌شود... پس به آن جا رفت و او ایس را در حالی یافت که نشسته است و به آب نگاه می‌کند و در اندیشه است. عبادت او ایس اندیشیدن بود...

عبادت او ایس در اخلاق او دیده می‌شد چنانکه اثر مثبتی بر دیگران می‌گذاشت و تاثیرگذاری رفتار او از گفتار او بیشتر بود. او ایس بود، شخصیتی متواضع و نیکوکار در حق مادرش، و با این وجود، بسیار دیگران را نصیحت و راهنمایی می‌کرد و با وجود دشمنی دیگران با وی و تهمت‌های بزرگی که علیه او منتشر می‌کردند دست از امر به معروف و نهی از منکر بر نداشت.

روایت شده است که مردی از قبیله‌ی «مراد» به نزد او آمد و بر او سلام گفت. او ایس سلام او را پاسخ گفت. آن مرد حالش را پرسید و او ایس گفت: به خیر هستم و حمد خداوند را می‌گویم. آن مرد گفت: زمانه چگونه بر شما می‌گذرد؟ او ایس گفت: چه می‌پرسی از کسی که اگر شب کرد گمان نمی‌کند که صبح را ببیند و اگر صبح کرد امید دیدن شب را ندارد... ای برادر مرادی، مرگ برای مومن شادی باقی نگذاشته... ای برادر مرادی، شناخت حقوق خداوند، برای مومن نقره و طلائی به جا نگذاشته، ای برادر مرادی... انجام امر خداوند برای مومن دوست و یاری باقی نگذاشته. به خداوند سوگند، ما آن‌ها را به معروف امر می‌کنیم و از منکر باز می‌داریم و آنان به این سبب با ما دشمنی می‌کنند و برای دشمنی ما در میان فاسقان یاورانی پیدا می‌کنند و تا جایی که به الله سوگند، بزرگ‌ترین تهمت‌ها به من زده‌اند و به خدا سوگند که این مرا از تلاش در راه حق خداوند باز نمی‌دارد...

نصیحت ورزی:

هنگامی که «هرم بن حیان» از او خواست وی را نصیحت کند برای او آیات آخر سوره‌ی دخان را تلاوت کرد که: «همانا روز جداسازی می‌عادگاه همه‌ی آنان است» تا آنکه سوره را به پایان رساند، سپس گفت: «ای هرم، از شبی هراس داشته باش که صبح آن،

قیامت است و از جماعت جدا نشو که از دینت جدا می‌شوی...» و بیش از این چیزی نگفت.

و خطاب به اهل کوفه چنین می‌گفت: «ای اهل کوفه! هنگام خواب، مرگ را بالش خود کنید و هنگام بیداری آن را در برابر چشمان خود داشته باشید».

گذشت او از دیگران:

او پس در میان مردمی زندگی می‌کرد که او را با سنگ می‌زدند اما در مقابل از او جز بهترین ثمر چیزی نمی‌دیدند. دست اذیت آنان به سوی او دراز بود اما او همیشه تنها می‌بخشید و می‌گذشت و با وجود زخم زبان‌های آنان، با آنها می‌نشست و سخن می‌گفت.

شهادت او پس:

او پس قرنی علی بن ابی طالب علیه السلام را در نبرد صفین همراهی کرد. او از خداوند شهادت را طلبید و گفت: خداوند! شهادتی نصیب من بگردان که زندگی و رزق را برای من واجب گرداند. اشاره‌ی او به آیه‌ی ۱۶۹ سوره‌ی آل عمران است که خداوند در وصف شهدا می‌گوید: «و گمان مبر که کسانی که در راه الله کشته شده‌اند مرده‌اند بلکه آنان زنده‌اند [و] نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

او در رکاب خلیفه‌ی مسلمانان، علی بن ابی طالب علیه السلام جنگید تا آنکه به شهادت رسید. بر بدن او اثر چهل و چند زخم یافتند. شهادت او در نبرد صفین به سال ۳۷ هجری رخ داد.

ترجمه و بازنویسی: عبدالله موحد

عصر اسلام

IslamAge.com

طاووس بن کیسان تابعی شجاع و عالم یمن (وفات: ۱۰۶ هـ)

وی فقیه قدوه، عالم یمن، ابو عبدالرحمن فارسی یمنی، «طاووس بن کیسان» است. چهل بار حج خانه خدا را انجام داد و پنجاه تن از اصحاب رسول الله ﷺ را درک نمود. او از فرزندان اهل فارس بود که کسری آنان را برای تسخیر یمن به این سرزمین فرستاده بود. وی در دوران خلافت امیرالمومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه یا کمی پیش از آن دیده به جهان گشود.

ابوالفرج بن جوزی در کتاب «الألقاب» می‌گوید: نام وی «ذکوان» است و ملقب به طاووس می‌باشد زیرا او طاووس قراء بود و به همین نام مشهور گردید. اصحاب طبقات او را از طبقه اول تابعین اهل یمن ذکر کرده‌اند.

صحابه‌ای که نزد آنان آموخت:

طاووس رضی الله عنه از جمع بسیاری از یاران رسول الله ﷺ علم فرا گرفت. او از ابن عمر و ابن عباس و زید بن ثابت و ام المومنین عائشه و ابوهریره و زید بن ارقم رضی الله عنه روایت کرده است. وی مدتی طولانی ملازمت ابن عباس را نموده و از وی علم فرا گرفت. او همچنین از جابر و سراقه بن مالک و صفوان بن امیه و عبدالله بن عمرو بن عاص و زیاد اعجم و حجر مدری شنیده و از معاذ نیز به صورت مرسل روایت کرده است. او به اتفاق علمای اسلام، حجت است.

ابن عیینه می‌گوید: به عبیدالله بن یزید گفتم: با چه کسی بر ابن عباس وارد می‌شوی؟ گفت: با عطا و یارانش. گفتم: پس طاووس؟ گفت: او با خواص وارد می‌شد. ابوهریره رضی الله عنه از او روایت نیز شنیده است و خود طاووس می‌گوید: با پنجاه تا هفتاد تن از یاران رسول الله ﷺ هم‌نشین بوده‌ام.

کسانی که از وی علم آموخته و روایت شنیده‌اند:

عطاء و مجاهد و گروهی از هم طرازان وی و فرزندش عبدالله و حسن بن مسلم و ابن شهاب زهری و ابراهیم بن میسره و ابوزبیر مکی و سلیمان تیمی و سلیمان بن موسی دمشقی و قیس بن سعد مکی و عکرمه بن عمار و اسامه بن زید لثی و عبدالملک بن میسره و عمرو بن دینار و عبدالله بن ابی نجیح و حنظله بن ابی سفیان و گروهی بسیار از وی علم آموخته و یا روایت کرده‌اند.

شخصیت طاووس بن کيسان

عبادت وی:

او از عابدان اهل یمن و از فقها و بزرگان تابعین به شمار می‌رود. از عبدالمنعم بن ادريس از پدرش روایت است که گفت: وهب بن منبه و طاووس یمانی چهل سال تمام نماز صبح را با وضوی نماز عشا به جای آوردند. او نماز و عبادت خود را حتی در بیماری وفاتش ترک نگفت. عبدالواحد بن زیاد از لیث نقل می‌کند که گفت: طاووس را در بیماری وفاتش دیدم که بر روی بسترش ایستاده نماز می‌خواند و بر آن سجده می‌کرد. روایت است که طاووس در هنگام سحر نزد کسی آمد، گفتند: خوابیده است. گفت: فکر نمی‌کردم کسی هنگام سحر بخوابد.

علم وی:

طاووس، فقیهی بزرگوار بود که با علم خود به سروری اهل یمن رسیده بود گرچه خود اصالتاً فارس بود نه عرب. زهری می‌گوید: نزد عبدالملک بن مروان اموی آمدم، به من گفت: از کجا می‌آیی ای زهری؟ گفتم: از مکه. گفت: پشت سر تو چه کسی بر آنها سروری می‌کند؟ گفتم: عطاء بن ابی رباح. گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفتم: از موالی. گفت: با چه چیزی سرور آنها شده است؟ گفتم: با دیانت و روایت. گفت: شایسته است که دیانت و روایت انسان را به سروری برسانند. گفت: پس چه کسی بر

اهل یمن سروری می‌کند؟ گفتم: طاووس بن کیسان. گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفتم: از موالی. گفت: با چه چیز به سروری آنان رسیده است؟ گفتم: با همان چیزی که عطاء به سروری رسید.

اخلاص وی:

سفیان بن عیینه از ابن ابی نجیح نقل می‌کند که گفت: روزی مجاهد به طاووس گفت: ای اباعبدالرحمن تو را در خواب دیدم که در کعبه نماز می‌گزاری و پیامبر بر در آن بود و خطاب به تو می‌گفت: نقابت را بردار و قرائت را آشکار کن. طاووس به او گفت: ساکت باش. کسی این را از تو نشنود. مجاهد می‌گفت: سپس متوجه شدم که او از این سخن شاد است.

سلمه بن کهیل می‌گوید: کسی را ندیدم که با این علم رضای خداوند را بخواهد به جز عطاء و طاووس و مجاهد.

صحنه‌هایی از زندگی طاووس

موضع او در برابر هشام بن عبدالملک:

حکایت کرده‌اند که هشام بن عبدالملک برای حج به بیت الله الحرام آمد و هنگامی که وارد حرم شد گفت: مردی از اصحاب پیامبر را به نزد من بیاورید. گفتند: ای امیرالمومنین، کسی از آنها نمانده است. گفت: پس از تابعین کسی را بیاورید.

طاووس یمانی را آوردند. هنگامی که طاووس وارد شد کفش خود را بر روی گوشه فرش هشام از پا در آورد و به نام امیرالمومنین با او سلام نکرد و او را با کنیه‌اش صدا نزد و بدون اجازه هشام کنار دست او نشست و گفت: ای هشام، چطوری؟! هشام به شدت از این برخورد طاووس خشمگین شد و قصد جان او کرد. به او گفتند: ای امیرالمومنین شما در حرم خدا و حرم رسول او هستید و نمی‌توانید چنین

کاری کنید.

پس هشام به طاووس گفت: چه باعث شد چنین کاری کنی؟

طاووس گفت: مگر من چه کردم؟

این پاسخ طاووس باعث عصبانیت بیشتر هشام بن عبدالملک شد و گفت: کفشت را بر گوشه فرش من از پا در آوردی و با من به نام امیرالمومنین سلام نگفتی و با کنیه‌ام مرا نام نبردی و بدون اجازه من کنار دستم نشستی و گفتی: ای هشام، حالت چطور است؟!.

طاووس گفت: اما بیرون آوردن کفشم بر روی فرش تو، من هر روز پنج بار آن را در برابر خداوند بیرون می‌آورم، نه بر من خشم می‌گیرد و نه سرزنش می‌کند! این که گفتی با تو به نام امیرالمومنین سلام نگفتم، همه مومنان به امارت تو راضی نیستند! اما در این مورد که گفتی تو را با کنیه‌ات صدا نزدم، خداوند نیز پیامبرانش را با نامشان صدا زده و گفته است: ای داوود، ای یحیی، ای عیسی، و از سوی دیگر دشمنانش را با کنیه صدا زده و گفته است: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ و این سخنت که چرا کنار دست نشستم، از امیرالمومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: اگر خواستی مردی از اهل جهنم را ببینی به مردی نگاه کن که نشسته است و دیگران دور و بر او ایستاده‌اند.

هشام به او گفت: مرا نصیحت کن.

طاووس گفت: شنیدم که امیرالمومنین رضی الله عنه می‌گفت: در جهنم مارهایی هستند به مانند کوه‌ها و عقرب‌هایی به مانند قاطران که هر امیری را که در میان رعیت خود به عدل رفتار نمی‌کند نیش می‌زنند.

سپس طاووس برخاست و از مجلس هشام بیرون رفت.

رفتار طاووس با کارگزار ستمگر:

عبدالرزاق از معمر از فرزند طاووس نقل می‌کند که می‌گفت: همیشه به پدرم می‌گفتم باید علیه این سلطان قیام کرد و با او چنین و چنان کرد. تا آنکه برای حج خارج شدیم و در یکی از قریه‌ها منزل گرفتیم که کارگزار سلطان - یعنی امیر یمین - در آن، شخصی بود

به نام ابن نجیح که از بدترین کارگزاران سلطان بود. نماز صبح را در مسجد به جا آوردیم که ابن نجیح آمد و در برابر پدرم نشست و به او سلام گفت. اما پدرم پاسخ وی را نداد. سپس با او سخن گفت اما پدرم از او روی گرداند. ابن نجیح دوباره مقابل او نشست اما پدرم رویش را چرخاند. وقتی دیدم پدر با او چنین رفتاری کرد به سمت او رفتم و دستش را گرفتم و به او گفتم: پدرم تو را شناخت برای همین با تو چنین برخوردی کرد! او گفت: نه خیر، بلکه چون مرا شناخت با من اینگونه رفتار کرد! سپس رفت. پدرم ساکت بود و چیزی نمی گفت اما همین که به منزلگاه آمدیم به من گفت: ای احمق! ادعا می کنی که می خواهی علیه آنها با شمشیر قیام کنی اما نتوانستی زبانت را علیه آنها حفظ کنی!؟

تأثیر وی بر دیگران:

زنی بد کاره می گفت: کسی نماند مگر آنکه او را به فتنه انداختم به جز طاووس، خود را به او عرضه کردم پس به من گفت: فلان وقت نزد من بیا. وقت قرار نزد او رفتم پس مرا به مسجد الحرام برد و گفت: اینجا بخواب! گفتم: اینجا؟! گفت: آنکه اینجا ما را می بیند جای دیگر هم ما را خواهد دید!

برخی از سخنان وی:

هر که بگوید و تقوا پیشه کند بهتر از کسی است که ساکت باشد و تقوا پیشه کند. از خداوند بترس طوری که از هیچ چیز بیشتر از او نترسی. و بیش از ترسی که از او داری به او امید داشته باش، و برای مردم همان چیزی را بپسند که برای خود می پسندی. فرزند طاووس از او نقل می کند که گفت: بخل یعنی آنکه شخص نسبت به آنچه دارد بخیلی ورزد و شُح: آن است که شخص آنچه را که مردم دارند آرزو کند. لیث از طاووس روایت می کند که گفت: هر چیزی که فرزند آدم بر زبان آورد بر وی شمرده می شود حتی ناله ای که هنگام بیماری می کند.

از نصیحت‌های او برای دیگران:

عطاء می‌گوید: طاووس نزد من آمد و به من گفت: ای عطاء زنه‌ار که حاجت خود را نزد کسی بیری که درش بر روی تو بسته است. حاجت خود را از آن بخواه که درش تا روز قیامت بر رویت باز است، از تو خواسته تا او را بخوانی و وعده‌ات داده که اجابت کند.

عبدالله بن طاووس می‌گوید: پدرم به من گفت: فرزندم، با عاقلان هم‌نشین شو به آنان منسوب می‌شوی حتی اگر از آنان نباشی و با جاهلان منشین که به آنان منسوب گردی حتی اگر از آنان نباشی.

درباره او گفته‌اند:

عطاء بن ابی رباح از ابن عباس نقل می‌کند که وی گفت: من گمان می‌برم که طاووس از اهل بهشت باشد.

قیس بن سعد می‌گوید: او در میان ما مانند ابن سیرین در اهل بصره است. حنظله بن ابی سفیان می‌گوید: عالمی ندیدم که بیشتر از طاووس گفته باشد: «نمی‌دانم».

عبدالرحمن بن ابوبکر ملیکی می‌گوید: طاووس را دیدم که میان دو چشمش اثر سجده بود.

ابن معین و ابوزرعه می‌گویند: طاووس ثقه است. ابن حبان در وصف او می‌گوید: او از عابدان اهل یمن و از سادات تابعین بود، مستجاب الدعوة بود و چهل حج به جای آورده بود.

سفیان می‌گوید: ابراهیم بن مسره در حالی که روبروی کعبه ایستاده بود گفت: قسم به پروردگار این بنیان (یعنی کعبه) کسی را ندیدم که شریف و ضعیف نزد او یکی باشد به جز طاووس.

وفات طاووس بن کيسان:

سیف بن سلیمان می‌گوید: طاووس یک روز پیش از روز ترویبه به سال ۱۰۶ هجری در مکه درگذشت. خلیفه هشام بن عبدالملک که همان سال حج کرده بود بر وی نماز گزارد. او در هنگام وفات نود و چند سال سن داشت.

گردآوری و ترجمه: عبدالله موحد

عصر اسلام

IslamAge.com

عبدالله بن مبارک (۱۱۸-۱۸۱ هـ)

وی شیخ الاسلام، عالم زمانه‌اش و امیر متقیان در زمان خویش، «ابوعبدالرحمن حنظلی ترکی» و سپس مروزی است. به سال ۱۱۸ هجری قمری دیده به جهان گشود. او از علمای بزرگ حدیث و از عالمان به علل حدیث که از سخت‌ترین شاخه‌های این علم است می‌باشد. او صاحب این جمله‌ی مشهور است که: «نزد من سند [آوردن برای حدیث] جزء دین است و اگر اسناد نبود هر که هر چه می‌خواست می‌گفت...» [به روایت مسلم در مقدمه‌ی صحیح خود].

نعیم بن حماد می‌گوید: ابن مبارک بسیار در خانه‌اش می‌نشست. به او گفتند آیا احساس تنهایی نمی‌کنی؟ گفت: چگونه احساس تنهایی کنم در حالی که با پیامبر ﷺ و یارانش هستم؟

نقل است که یکی از همسران هارون الرشید از بالای قصر خویش دید که مردم در پی عبدالله بن مبارک ازدحام کرده‌اند، پس پرسید این کیست؟ گفتند عالمی از اهل خراسان است. گفت به خدا قسم که این پادشاهی است نه پادشاهی هارون که مردم دور و برش جمع نمی‌شوند مگر با کمک خدم و حشم!

سفیان ثوری / می‌گوید: من آرزو دارم که در تمام عمرم یک سالش را به مانند ابن مبارک باشم اما نمی‌توانم حتی سه روز به مانند او شوم.

ابن عیینه / می‌گوید: نگاهی به امر صحابه انداختم و نگاهی دیگر به ابن مبارک و ندیدم که صحابه هیچ فضیلتی بر او داشته باشند جز همراهی پیامبر ﷺ و جهادی که با وی کرده‌اند.

قاسم بن محمد بن عباد / می‌گوید: شنیدم سوید بن سعید می‌گوید: ابن مبارک را در مکه دیدم که کنار آب زمزم آمد و از آن آب برگرفت و سپس رو به قبله کرد و گفت:

«خدايا! ابن ابی المول از محمد بن المنکدر از عبدالله بن عباس از رسول خدا ﷺ چنین حدیث روایت کرده است که ایشان فرمودند: آب زمزم برای همان چیزی است که به قصد آن نوشیده شده است (یعنی انسان هر نیتی برای نوشیدن آن داشته باشد برآورده می‌شود) و من آن را برای از بین رفتن تشنگی قیامت می‌نوشم». سپس آن را نوشید.

ابوحاتم رازی / می‌گوید: عبده بن سلمان مروزی مرا چنین گفت که: ما گروهی جنگجو بودیم که به همراه ابن مبارک در سرزمین روم به سر می‌بردیم پس با دشمن روبرو شدیم. وقتی صف‌ها در برابر هم قرار گرفتند مردی از لشکر دشمن بیرون آمد و مبارز طلبید، پس مردی از صف ما بیرون آمد و آن مرد او را کشت. باز مردی دیگر برای مبارزه‌ی با او بیرون آمد و جنگید و به دست او کشته شد... باز آن جنگجوی رومی مبارز طلبید، مردی از لشکر بیرون آمد و مدتی با او جنگید و سپس او را ضربه‌ای زد و به قتل رساند، پس مردم بر وی ازدحام کردند. به او نگاه کردم و فهمیدم که عبدالله بن مبارک است و صورت خود را با آستین خود پوشانده است. پس گوشه‌ی آستین او را گرفتم و کشاندم و دیدم که خود اوست...

اسود بن سالم می‌گوید: ابن مبارک امامی بود که به وی اقتدا می‌شد. او از ثابت‌ترین انسان‌ها بر سنت بود و اگر دیدی که کسی ابن مبارک را عیب می‌گوید وی را در دینش متهم کن.

عبدالله بن مبارک می‌گوید: اگر خوبی‌های فرد بر بدی‌هایش غالب شد بدی‌هایش یاد نمی‌شود و اگر بدی‌هایش بر خوبی‌هایش غالب گردید خوبی‌هایش ذکر نمی‌شود.

یحیی لثی / می‌گوید: نزد امام مالک بودیم پس برای ورود عبدالله بن مبارک اجازه خواستند و او اجازه داد، دیدیم که مالک برای نشستن ابن مبارک از جای خود جابجا گردید و قبلاً ندیده بودیم که او برای کسی جابجا شود. یکی از شاگردان شروع به خواندن مسائل بر مالک نمود و گاهی بر مساله‌ای گذر می‌نمود و مالک از عبدالله بن مبارک می‌پرسید: مذهب شما در این مورد چیست؟ و نظر شما در این مورد چیست؟ و

دیدم که ابن مبارک وی را پاسخ می‌گفت. تا آنکه ابن مبارک برخاست و خارج شد پس امام مالک از ادب او بسیار خوشش آمد سپس به ما گفت: این ابن مبارک، فقیه خراسان است.

این امام بزرگوار به سال ۱۸۱ هجری قمری دیده از جهان فروبست.

جمع‌آوری، ترجمه و بازنویسی: عبدالله موحد

عصر اسلام

IslamAge.com

عبدالملک، فرزند عمر بن عبدالعزیز، جوان‌ترین وزیر در تاریخ اسلام

بسیاری از مردم علاقه دارند کارهای مهم جامعه را به کسانی بسپارند که سنی از آنان گذشته تا از تجربه پیران بهره گیرند و همین‌طور به سبب غلبه تهور بر رفتار و کردار جوانان. اما با این وجود جوانانی در تاریخ حضور دارند که در حکمت و تدبیر امور بر پیران سبقت جسته‌اند.

از جمله این جوانان که توانستند با شایستگی به مناصب والا دست یابند «عبدالملک بن عمر بن عبدالعزیز» است.

این جو «عُمَری» که عبدالملک در آن رشد یافت این حقیقت را برای ما آشکار می‌سازد که نیروی جوانی اگر محیطی مناسب داشته باشد شگفتی می‌آفریند، اما از سوی دیگر بی‌اهمیتی و میدان ندادن به جوانان باعث می‌شود نیروی مردانگی آنان در نطفه خفه شود. در جامعه‌ای که با مردان چهل ساله همانند کودکان برخورد می‌شود چطور می‌توان جوانانی پخته داشت؟

تولد و کودکی عبدالملک بن عمر بن عبدالعزیز:

عبدالملک در سال ۸۲ هجری دیده به جهان گشود و در سال ۱۰۱ هجری در حالی که تنها ۱۹ سال سن داشت دیده از جهان فرو بست. وی جوانی پخته بود که به همراه پدرش فرماندهی امت را بر عهده داشت و در سن شانزده سالگی یار و یاور پدر خود بود. او فرزند یکی از کنیزان فرزند دار عمر بن عبدالعزیز بود و عُمَر وی را بسیار دوست داشت.

فضیلت و جایگاه وی:

فضیلت عبدالملک انکار ناشدنی است، اما شهرت پدرش باعث گردید پژوهشگران از توجه به وی غفلت نمایند، زیرا مورخان معمولاً به ذکر پادشاهان و دستاوردهای آنان می‌پردازند و کم‌تر به نقش وزیران توجه می‌کنند.

ابونعیم در «حلیة الاولیاء» به نقل از برخی مشایخ اهل شام می‌گوید: «ما بر این رای بودیم که عمر به سبب آنچه از فرزندش عبدالملک دیده بود رو به عبادت آورد». سیار بن الحکم، خادم عمر بن عبدالعزیز می‌گوید: «فرزندی از فرزندان عمر که وی را عبدالملک می‌گفتند و بر پدرش فضیلت داشت، خطاب به عمر می‌گفت: ای پدر حق را برپا مدار، حتی اگر برای ساعتی از روز باشد». (یعنی اگر برای به پا داشتن حق تنها همین اندازه مهلت داشته باشی از آن دست مکش).

خود عمر بن عبدالعزیز می‌گوید: «اگر اینگونه نبود که کار عبدالملک در نظرم زیبا جلوه داده می‌شود چنان که هر پدری کارهای فرزندش را زیبا می‌بیند، او را شایسته خلافت می‌دانستم». این سخن عمر بن عبدالعزیز است که برای تایید هر کسی کافی است، اما وی فرزندش را از خلافت به دور داشت هر چند شایستگی آن را داشت.

دورقی می‌گوید: «روزی عمر به فرزندش گفت: ای عبدالملک، چیزی به تو می‌گویم، به خدا سوگند جوانی عابدتر و فقیه‌تر و قاری‌تر از تو ندیدم و کسی ندیدم که در خردسالی و بزرگسالی به مانند تو از سبک‌سری دور باشد».

برای همین ابن رجب حنبلی در مناقب عبدالملک گفته است: «چه بسا در شنیدن اخبار وی برای هم‌رده‌های او الگویی باشد و شاید بزرگواری از فرزندان دنیا [با شنیدن این داستان‌ها] غیرتمند شود، زیرا شنیدن اخبار این سرور بزرگوار با سن [کمی] که داشت توبیخی است برای آنان که از سن وی گذشته‌اند و به کارهای بیهوده مشغولند و همچنین برای آنان که از اسباب دنیا دورند اما به آن مایلند».

زهد عبدالملک بن عمر:

زاهد آن است که به دست آورَد و ترک گوید، نه آنکه بهره‌ای از دنیا نبرده و سپس در صومعه‌ای به عبادت پردازد و معلوم نیست اگر در دنیا به رویش گشوده شود چه حالی خواهد داشت! چنین کسی در واقع فقیر است نه زاهد، و خداوند به نیت او آگاه‌تر است. همانا زاهد کسی است که دنیا را به دست آورده و سپس برای به دست آوردن آنچه نزد خداوند است از آن چشم پوشد و آن را مزرعه آخرت قرار دهد و این است تفاوت فقر و زهد. رسول الله ﷺ نیز زاهد بود نه فقیر، اگر دنیا به او رو می‌آورد شاد نمی‌شد و هرگاه روی برمی‌تافت غمگین نمی‌شد.

در پیری احتمال زاهد شدن بیشتر است اما در جوانی نادر است، و این راه و روش عبدالملک بن عمر بن عبدالعزیز بود.

میمون بن مهران می‌گوید: نزد عبدالملک بودم، خورشتی آورد که تنها استخوان داشت سپس ثرید آورد که پر از نان و چربی بود. سپس کره و خرما آورد. گفتم: «اگر بخواهی با امیرالمومنین صحبت می‌کنم که برایت مستمری خاصی در نظر گیرد». گفت: «امیداروم نزد خداوندی نصیب و جایگاه بهتری از این داشته باشد [که برایم مستمری خاص در نظر گیرد]». با خود گفتم: بی‌شک تو پدرت هستی! باری دیگر نزد او وارد شدم و دیدم در برابرش سه تکه نان و ظرفی حاوی سرکه و روغن بود.

ابن رجب حنبلی در کتابش «سیرت عبدالملک بن عمر» می‌گوید: «وی -خدایش رحمت کند- با وجود سن کمی که داشت در عبادت کوشا بود و با آنکه در دنیا متمکن بود به آن میلی نداشت و زهد را ترجیح می‌داد».

عبادت عبدالملک بن عمر بن عبدالعزیز:

جوانی معمولاً عرصه بی‌خیالی و غفلت است؛ برای همین طاعت در جوانی نزد خداوند محبوب‌تر از طاعت و عبادت پیری است، و از جمله هفت نفری که خداوند در روز قیامت آنان را زیر سایه خود می‌دارد «جوانی است که در طاعت پروردگارش رشد

یافته است» که عبدالملک بن عمر یکی از این جوانان است. عاصم بن ابی بکر بن عبدالعزیز می‌گوید: «به همراه هیئتی به نزد سلیمان بن عبدالملک رفتیم و عمر بن عبدالعزیز نیز همراه ما بود؛ من نزد فرزندش عبدالملک که مجرد بود منزل گرفتم و با او در یک منزل بودم. نماز عشاء را خواندیم و هر کدام به بستر خود رفتیم؛ سپس عبدالملک چراغ را خاموش کرد و به نماز ایستاد و [آنقدر نماز گزارد که] من به خواب رفتم. سپس در حالی بیدار شدم که این آیه را می‌خواند:

﴿أَفْرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ﴿٢٠٥﴾ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٢٠٦﴾﴾ [الشعراء: ۲۰۵-۲۰۶].

«بگو بینم، اگر ما سال‌های دیگری ایشان را (از این زندگی دنیا) بهره‌مند سازیم (۲۰۵) سپس عذایی که به آنان وعده داده می‌شود، دامنگیرشان گردد.»
و می‌گریست و باز این آیه را تکرار می‌کرد و آنقدر این کار را تکرار کرد که با خود گفتم گریه او را خواهد کشت! آنگاه از روی دلسوزی برای آنکه نمازش را تمام کند همانند کسی که از خواب بیدار می‌شود گفتم: «لا إله إلا الله والحمد لله»، او با شنیدن صدای من ساکت شد و دیگر صدایی از او نشنیدم...».

نصیحت امیرالمومنین از سوی عبدالملک:

وی در قضایای مشکل و چالش‌های سنگین همیشه سخن فصل را بر زبان می‌راند و دارای شجاعتی بود که خاصان نداشتند. وزارت پدر باعث می‌شد همیشه به صلاح او در آخرت نظر بیندازد و این وظیفه اصلی یک وزیر است نه توجیه همه کارهای امیر مانند برخی از وزیران که گویا منشی شخصی هستند!

عمر بن عبدالعزیز مردم را جمع کرد و از آنان درباره ستم‌های حجاج و باز گرداندن حقوقی که از مردم سلب کرده بود مشورت خواست. از هر که نظر می‌خواست می‌گفت: ای امیر مومنان، این‌ها مسائلی است که در حکومت غیر تو رخ داده‌است. هر که این رای را می‌گفت او را از جایش بلند می‌کرد، تا آنکه نوبت به فرزندش عبدالملک رسید. عبدالملک گفت: «پدرم، کسی نیست که توانایی برگرداندن حقوق به ستم گرفته شده

مردم را داشته باشد اما این کار را نکند، مگر آنکه با وی [در جنایاتش] شریک است». عمر در پاسخ او گفت: «اگر فرزندم نبودی می‌گفتم تو فقیه‌ترین مردمی، حمد و سپاس خداوند که برایم وزیری از اهلم قرار داد؛ عبدالملک پسر مرا».

شکیبایی عبدالملک بن عمر:

کم هستند کسانی که منصب باعث تغییرشان نمی‌شود و بلکه منصب خود را با اخلاقشان تغییر می‌دهند. به این داستان توجه کنید:

اسماعیل بن ابی‌الحکم می‌گوید: روزی عمر بن عبدالعزیز خشمگین شد و فرزندش عبدالملک نیز حاضر بود. هنگامی که خشمش فرو نشست خطاب به پدر گفت: «ای امیر مومنان، تو در نعمتی هستی که خداوند به تو بخشیده و در جایگاهی که او تو را در آن قرار داده است و خداوند امر بندگانش را به تو سپرده است، حال با این وجود خشمگین می‌شوی؟» عمر گفت: «چه گفتم؟» فرزند سخنش را تکرار کرد. عمر گفت: «مگر تو خشمگین نمی‌شوی ای عبدالملک؟» گفت: «وسعت درونم چه فایده‌ای دارد اگر نتوانم خشمی را فرو نشانم که آن را خوش نمی‌دارم؟» و در روایتی دیگر آمده که گفت: «خیر، قسم به آنکه تو را گرمی داشت هرگز خشم درونم را پر نکرد».

روزی عمر غلامش را به کاری امر نمود و بر وی خشمگین شد. عبدالملک گفت: «پدرم این خشم چیست؟» عمر گفت: «داری تلاش می‌کنی شکیبایی کنی؟» گفت: «نه به خدا سوگند، تلاش برای شکیبایی نیست، خودِ شکیبایی است».

ابن رجب می‌گوید: «منظور عبدالملک این است که حلم (یعنی شکیبایی) صفتی است همراه انسان که با آن خو گرفته است و نیازی به تلاش و تکلف ندارد...».

قاطعیت، پیش از سردی اراده:

ابوبکر آجری می‌گوید: هنگامی که سلیمان بن عبدالملک به خاک سپرده شد، عمر بن عبدالعزیز برای مردم سخنانی گفت، سپس از منبر پایین آمد و برای خواب پیش از ظهر

به منزل رفت. فرزندش عبدالملک به نزد او آمد و گفت: «ای امیر مومنان، چه کسی تضمین می‌کند که تا ظهر زنده بمانی؟» عمر گفت: «نزدیک شو فرزندم». سپس او را در بغل گرفت و میان دو چشمانش را بوسید و گفت: «سپاس خداوند را که در نسل من کسی قرار داد که در دینم مرا یاری می‌دهد». آنگاه عمر بدون آنکه بنخوابد بیرون آمد و به منادی دستور داد تا ندا زند که هر کس حقی دارد آن را مطرح نماید.

همچنین از ابراهیم بن ابی علبه روایت است که گفت: «روزی عمر برای انجام کار مردم نشسته بود. هنگام ظهر خسته شد و گفت: «همینجا باشید تا به نزد شما بیایم». سپس وارد منزلش شاد تا ساعتی استراحت کند که عبدالملک آمد و به جستجوی او پرداخت. گفتند: برای استراحت وارد [منزل] شده است. عبدالملک اجازه ورود خواست و عمر به او اجازه داد. هنگامی که وارد شد به پدرش گفت: «ای امیر مومنان، چه باعث شده است به خانه بیایی؟» گفت: «برای آنکه ساعتی استراحت کنم». پسرش گفت: «آیا خود را ایمن می‌دانی که مرگت در رسد در حالی که رعیتات منتظر تو هستند و تو از آنان پنهانی؟» پس عمر همان لحظه برخاست و به نزد مردم رفت.

دوری عبدالملک بن عمر از مال حرام:

عبدالملک درباره اموالی که بر اثر سوء استفاده از قدرت یا هدایا نزد مسئولان انباشته شده بود نظر خاصی داشت. روزی عمر بن عبدالعزیز به «مزاحم» که وابسته‌اش بود گفت: «این قوم -یعنی عموزاده‌هایش که پیش از او قدرت را در دست داشتند- عطایایی به ما بخشیده‌اند که نمی‌توانستیم آن را رد کنیم و اکنون در اختیار من است و من نیز در مورد آن‌ها محاسبه‌کننده‌ای جز خداوند ندارم». مزاحم گفت: «ای امیر مومنان آیا می‌دانی چقدر اهل و عیال داری؟ آنان اینقدر و اینقدرند...» ناگهان اشک در چشمان عمر حلقه زد و گفت: «آنان را به خداوند می‌سپارم». مزاحم به سرعت خود را به عبدالملک رساند. عبدالملک گفت: «چه باعث شده اینجا بیایی ای مزاحم؟ آیا حادثه‌ای پیش آمده است؟»

گفت: «حادثه‌ای سخت برای تو و برادرانت پیش آمده است». عبدالملک گفت: «چه شده است؟» مزاحم داستان را برای عمر بازگو کرد.

عبدالملک گفت: «تو به او چه گفتی؟» گفت: «به او گفتم آیا می‌دانی چقدر اهل و عیال داری؟» عبدالملک گفت: «او چه پاسخ داد؟» گفت: «در حالی که می‌گریست می‌گفت: آنان را به بخور و لذت ببرم می‌سپارم». عبدالملک گفت: «چه بد وزیری هستی تو در امر دین!» سپس به سرعت خود را به عمر رساند و از او اجازه ورود خواست. گفتند: «امیرالمومنین در خواب پیش از ظهرند». گفت: «بی‌مادر برایم اجازه ورود بخواه!» عمر صدای او را شنید و گفت: «بگذارید وارد شود» و گفت: «چه باعث شده در این ساعت به اینجا بیایی؟» گفت: «به سبب سخنی که مزاحم به من رساند». عمر گفت: «رای تو چیست؟» عبدالملک گفت: «تصمیمت باید همین الان اجرا شود». عمر سپاس پروردگار را به جای آورد و گفت: «آری فرزندانم، نماز ظهر را می‌گذارم و سپس به منبر بالا می‌روم و آن [حق‌های پایمال شده] را در حضور مردم به صاحبان آن پس می‌دهم». عبدالملک گفت: «چه کسی تضمین می‌کند که به ظهر خواهی رسید و اگر تا ظهر بمانی چه کسی تضمین می‌کند که نیت تو تا ظهر سست نشود؟» عمر گفت: «اما مردم پراکنده شده‌اند و برای خواب پیش از ظهر به خانه‌های خود رفته‌اند!» عبدالملک گفت: «منادی را امر کن تا مردم جمع شوند». و عمر چنین کرد...

در این داستان عبدالملک پدرش را به انجام کار و مبادرت برای انجام آن تشویق نمود پیش از آنکه عزمش سرد شود یا آنکه نیتش پیش از انجام کار سست گردد یا پیش از آن از دنیا برود. چه بسا انسان اراده خیری می‌کند اما تنبلی و این روز به آن روز انداختن باعث از بین رفتن اثر آن نیت می‌شود.

کم ارزش دانستن خود در راه خداوند:

میمون بن مهران می گوید: روزی عبدالملک به پدرش گفت: «ای پدر چه مانع شد که برای انجام عدالت بروی؟ به خدا سوگند برایم مهم نبود که برای برپا داشتن حق من و تو در دیگها بجوشیم».

یعنی: اگر در راه برپا داشتن حق شکنجه شویم، و حتی در دیگهای مملو از روغن داغ بجوشیم.

عمر بن عبدالعزیز روزی گفت: «به خدا سوگند که دوست دارم حتی یک روز عدالت ورزم و سپس خداندانم را بگیرد». عبدالملک گفت: «به خدا سوگند دوست داشتم که به اندازه فاصله فشار دادن پستان شتر و رها کردن آن عدالت ورزم و سپس خداوند جانم را بگیرد» عمر گفت: «به خدا سوگند؟» عبدالملک گفت: «آری به خدا سوگند. حتی اگر به خاطر آن من و تو در دیگ جوشانده شویم». آنگاه عمر گفت: «خداوند تو را جزای نیک دهد».

روزی عبدالملک به پدرش گفت: «فردا جواب خداوند را چه خواهی داد اگر حقی را رها کردی، بی آنکه آن را احیا نمایی، یا باطلی را بی آنکه آن را بمیرانی؟».

وفات عبدالملک بن عمر بن عبدالعزیز:

روزی عمر خطاب به عبدالملک گفت: «هر آنچه را دوست داشتم در تو ببینم، دیدم، جز یک چیز». عبدالملک گفت: «چه چیزی؟» گفت: «مرگ تو» (یعنی با از دست دادن وی آزمایش شود و صبر پیشه کند و آن در نامه حسناتش ثبت شود). عبدالملک گفت: «خداوند آن را نیز به تو نشان دهد» پس به طاعون مبتلا شد و در خلافت پدر در نوزده سالگی جان به جان آفرین تسلیم کرد. عمر بر قبر وی ایستاد و گفت: «خداوند تو را رحمت کند ای پسر من که نسبت به پدرت نیکوکار بودی و از روزی که خداوند تو را به من داد از تو خوشنود بودم. به خدا سوگند هیچگاه خوشنودتر و امیدوارتر به خداوند نبودم از این روز که تو را در اینجا قرار دادم. خداوند تو را رحمت کند و گناهت را بیامرزد و

در برابر نیک‌ترین اعمال تو را پاداش دهد و از بدی‌هایت بگذرد و خداوند هر حاضر و غایبی را که برایت دعا کند مورد رحمت قرار دهد. به قضای الهی راضی هستیم و تسلیم امر اویم و سپاس و ستایش مخصوص الله پروردگار جهانیان است». خداوند عبدالملک بن عمر را رحمت کند و او را در بهشت خود جای دهد... آمین.

منبع: مجله تبیان - شماره ۳۲ - به نقل از سایت هدی الإسلام

ترجمه: عبدالله موحد

عصر اسلام

IslamAge.com

مجاهد بن جبر (ابوالحجاج مکی) (وفات: ۱۰۲ هـ)

وی شیخ قراء و مفسران، امام دوران خویش، «مجاهد بن جبر»، ابوالحجاج مکی، مولای سائب بن ابی سائب مخزومی است. ابن سعد وی را در طبقه‌ی دوم از تابعین دانسته است.

سفرهای علمی وی

مجاهد به مصر سفر کرد و مدتی در آنجا ماند سپس به کوفه رفت و برهه‌ای از زمان در آنجا زندگی کرد و مدتی نیز برای سیاحت و تامل به یمن مسافرت کرد.

صحابه‌ای که از آنان علم آموخت

وی از ابن عباس بسیار روایت کرده و از او قرآن و تفسیر و فقه آموخت و همیشه ملازمت و همراهی وی را می‌کرد. او که از شاگردان خاص ابن عباس بود می‌گوید: قرآن را سه بار بر ابن عباس خواندم و عرضه کردم و در هر سه بار در کنار هر آیه توقف می‌کردم و درباره‌ی اینکه درباره‌ی چه کسی نازل شده و چگونگی نزول آن را می‌پرسیدم. وی همچنین از ابوهریره و عائشه و سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمرو و ابن عمر و رافع ابن خدیج و أم کرز و جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و ام هانئ و اسید بن ظهیر و گروهی دیگر از اصحاب رضی الله عنهم روایت کرده است.

شاگردان وی

از جمله کسانی که از وی علم آموختند می‌توان از عکرمه و طاووس و عطاء نام برد که اینان از هم طرازان وی می‌باشند. همچنین مرو بن دینار و ابو الزبیر و حکم بن عتیبه و ابن ابی نجیح و منصور بن المعتمر و سلیمان الاعمش و ایوب سختیانی و ابن عون و عمر بن ذر و معروف ابن مشکان، و قتاده بن دعامه و فضل بن میمون و ابراهیم بن مهاجر و

حمید الاعرج و بکیر بن اخنس و حسن فقیمی و خصیف و سلیمان احول و سیف بن سلیمان و عبد الکریم جزری و ابو حصین و عوام ابن حوشب و فطر بن خلیفه و نصر بن عربی و بسیاری دیگر، از وی علم آموختند.

علم وی

مجاهد از بزرگان علم در نسل تابعین به شمار می‌رود. گفته شده که ابن عمر \bar{E} روزی به وی گفت: آرزو داشتم که فرزندم «سالم» و غلامم «نافع» به مانند تو از حفظ داشتند. وی از عالم دوران خویش عبدالله بن عباس آنقدر علم آموخت که داناترین اهل زمان خود در تفسیر گردید.

سفیان ثوری می‌گوید: تفسیر را از چهار تن بیاموزید: مجاهد، سعید بن جبیر، عکرمه و ضحاک.

وی برای علم خود هیچ‌گاه درهم و دینار درخواست نکرد تا جایی که گفته‌اند: هیچکس علم را برای رضایت خداوند نخواسته است غیر از مجاهد و طاووس. در کنزالعمال آمده که عمرو بن عاص به نزد عمر بن خطاب آمد پس عمر از او پرسید که چه کسی را به جای خود به عنوان والی مصر گذاشته است. عمرو گفت: مجاهد بن جبیر را. عمر پرسید: آن مولای دختر غزوان؟ گفت: آری. او نویسنده و اهل دانش است. پس عمر گفت: همانا علم صاحب خود را والا مقام می‌کند.

وی همچنین از عالمان به قرآن کریم بود. از قتاده روایت است که گفت: داناترین کس به حلال و حرام که در میان ما باقی مانده است زهری است و داناترین کس نسبت به قرآن که در میان ما موجود است، مجاهد است. بسیاری از علما آروز داشتند که از مجاهد علم می‌آموختند حتی اگر آن علم اندک و ناچیز بود. ابن جریر می‌گوید: اینکه از مجاهد علم شنیده باشم و بگویم که از مجاهد شنیده‌ام برایم بهتر از خانواده و مالم است.

مجاهد بن جبیر کسی بود که قرآن را خوانده و از معانی آن اندوخته بود و این آیه را در کتاب خدا تلاوت کرده بود که: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ﴾ [العنكبوت: ۲۰]. «بگو در زمین سیر کنید و ببینید که چگونه آفرینش آغاز گردیده است سپس الله است که بعداً نیز جهان آخرت را پدیدار می‌کند...».

وی نیز برای سیر در زمین و برای اندیشه و تدبر در خلقت الهی به مسافرت می‌پرداخت و برای همین به یمن مسافرت نمود.

گفته شده وی بسیار سفر می‌نمود و در آخر عمر خود در کوفه مستقر گردید.

از سخنان وی:

هر که خود را بزرگ و والا بداند دینش را ذلیل کرده است و هر که دینش را بزرگ بداند خود را کوچک خواهد شمرد.

خداوند متعال به خاطر نیکی بنده، فرزندانش و فرزندان فرزندان را نیک می‌گرداند. به برادرت نگاه تند مکن و از او می‌پرس که از کجا آمده و به کجا می‌رود.

اگر انسان از برادر مسلمانش همین را به دست آورد که از حیای او دست به گناه نزد همین نیز برایش خیر است.

فقیه آن است که از الله پروا داشته باشد حتی اگر علمش کم باشد و جاهل آن است که معصیت خداوند بکند گر چه علمش زیاد باشد و اگر بنده با قلبش به خداوند روی آورد خداوند نیز قلب مومنان را به سوی او مایل خواهد کرد.

وفات وی

در مورد سال دقیق وفات وی اختلاف است. فضل بن دکین می‌گوید: وی به سال ۱۰۲ هجری در حالی که در حال سجده بود، وفات یافت. یحیی بن سعید می‌گوید: مجاهد در سال ۱۰۴ وفات یافته است. ابن جریر می‌گوید: مجاهد در هنگام وفات ۸۳ سال سن داشت.

ترجمہ و باز نویسی: عبداللہ موحد

عصر اسلام

IslamAge.com

محمد بن سیرین (وفات: ۱۱۰هـ)

وی ابوبکر، محمد بن سیرین بصری، تابعی و امام بزرگ در تفسیر و حدیث و فقه و تعبیر خواب است. ابن سیرین در دوران خلافت عنه السلام دیده به جهان گشود. پدرش سیرین (شیرون) برده انس بن عنه السلام بود که توسط انس آزاد شد. مادرش صفیه نام داشت که توسط ابوبکر عنه السلام آزاد شده بود. پدر و مادر وی به صلاح و نیکوکاری و حسن سیرت مشهور بودند.

تقوا و ورع ابن سیرین:

وی به تقوا و ورع و دوری از گناه و شبهات معروف است. از وی نمونه‌های بسیاری در این مورد در کتب تراجم و طبقات نقل شده است.

طلق بن وهب طاحی می‌گوید: بر محمد بن سیرین وارد شدم در حالی که از بیماری رنج می‌بردم پس به من گفت: پیش فلانی برو که او نسبت به پزشکی آگاهی خوبی دارد، سپس گفت: اما نه، پیش فلانی برو که از وی در پزشکی داناتر است. اما پس از آن چنین گفت: استغفرالله، شک ندارم که غیبتش را کردم!

ورع وی به حدی بود که وقتی شنید کسی «حجاج بن یوسف ثقفی» را پس از مرگش بد می‌گوید به وی گفت: دست بردار ای پسر برادرم، زیرا که حجاج به سوی پروردگارش رفته است و تو هنگامی که به سوی پروردگار بروی خواهی دید که کوچک‌ترین گناهی که در دنیا مرتکب شده‌ای برایت از بزرگ‌ترین گناهی که حجاج مرتکب شده سخت‌تر خواهد بود... و بدان ای پسر برادرم که خداوند متعال همانطور که از حجاج برای کسانی که به آن‌ها ستم کرده است قصاص خواهد نمود همانطور نیز برای وی از کسانی که به او ستم کرده‌اند قصاص خواهد گرفت، پس از این به بعد خود را مشغول ناسزا گفتن به کسی مکن.

هشام بن حسان از یکی از افراد خانواده‌اش نقل می‌کند که گفت: چیزی باعث شک محمد بن سیرین نمی‌شد مگر آنکه آن را ترک می‌کرد.

سری بن یحیی می‌گوید: ابن سیرین سود چهل هزار را به خاطر شکی کوچک که داشت ترک کرد. سری می‌گوید: شنیدم که سلیمان تیمی می‌گفت: آن سود را برای مساله‌ای ترک کرد که کسی از علما در حلال بودن آن اختلاف ندارند.

اشعث می‌گوید: هنگامی که از محمد بن سیرین درباره‌ی چیزی از فقه و حلال و حرام می‌پرسیدند رنگش تغییر می‌کرد، انگار آنی که بود نیست.

رفتار و نیکی ابن سیرین با مادرش:

حفصه بنت سیرین می‌گوید: ... ندیدم که محمد هرگز صدایش را بر صدای مادرش بلند کند و هنگامی که با مادرش سخن می‌گفت طوری سخن می‌گفت که گویی کاملا در اختیار اوست...

ابن عون می‌گوید: هنگامی که محمد نزد مادرش بود اگر کسی بر او وارد می‌شد از شدت پایین بودن صدای او نزد مادرش گمان می‌کرد که او بیمار است!

ابن سیرین و دانش تعبیر خواب:

ابن سیرین به دانش تعبیر خواب مشهور است که به نمونه‌هایی از تعبیر خواب توسط وی اشاره می‌کنیم:

مردی به ابن سیرین گفت: در رویا دیدم که گویی از جامی گوهرین عسل می‌لیسم. ابن سیرین به او گفت: از خدا بترس و به خواندن قرآن برگرد که تو قرآن را می‌خواندی و سپس آن را به فراموشی سپردی.

مردی به نزد وی آمد و به او گفت: در رویا دیدم که گویی بر سرم تاجی از طلا قرار دارد. ابن سیرین به او گفت: تقوای خداوند را پیشه کن. پدرت در بلاد غربت است و بینایی‌اش را از دست داده است و می‌خواهد که تو به نزدش بروی.

مرد چیزی نگفت بلکه برای تایید سخن ابن سیرین نامه‌ای از پدرش را به وی نشان داد که برایش نوشته بود که در سرزمین غربت چشمانش کور شده و به او دستور داده بود که نزد وی برود.

درباره‌ی او گفته‌اند:

ابن عون می‌گوید: سه تن هستند که دیگر به مانند آنان ندیدم: ابن سیرین در عراق و قاسم بن محمد «در حجاز و» رجاء بن حیوه در شام. گو اینکه این سه تن همدیگر را دیده‌اند و با هم توافق کرده‌اند!

ابوعوانه می‌گوید: محمد بن سیرین را در بازار دیدم و هیچ‌کس او را نمی‌دید مگر آنکه به یاد خدا می‌افتاد.

محمد بن جریر طبری می‌گوید: ابن سیرین فقیه و عالم و اهل ورع و ادیب و بسیار حدیث‌گو و صدوق بود که اهل علم و فضل بر آن گواهی داده‌اند و او حجت است. مهدی بن میمون می‌گوید: محمد بن سیرین را دیدم که به مانند سخن مردم سخن می‌گفت و شعر می‌سرود و بسیار می‌خندید... اما همین که حدیثی از مسند خوانده می‌شد چهره‌اش را در هم کشیده می‌شد و جدی می‌شد.

صحنه‌هایی از زندگی وی:

جعفر بن مرزوق می‌گوید: یکی از حکام به نام ابن هبیره ابن سیرین و حسن بصری و شعبی را فرا خواند. پس آنان بر وی وارد شدند. ابن هبیره به ابن سیرین گفت: ای ابابکر مدت‌هاست که به نزد ما نیامده‌ای.

ابن سیرین گفت: نزد شما ستمی آشکار دیده‌ام!

پسر برادر ابن سیرین با شانه‌ای به ابن سیرین اشاره‌ای کرد که این سخن را نگوید.

ابن سیرین به او گفت: از تو سوال نمی‌شود بلکه از من سوال می‌شود!

ابن هبیره برای حسن بصری ۴۰۰۰ و برای ابن سیرین ۳۰۰۰ و برای شعبی ۲۰۰۰

سکه فرستاد. اما ابن سیرین آن را برگرداند. انس بن مالک وصیت کرده بود که محمد بن سیرین او را پس از مرگش غسل دهد. اما محمد بن سیرین در هنگام وفات انس به دلیل قرضی که داشت در زندان بود. به او گفتند که امیر به تو اجازه می‌دهد تا بروی. وی گفت: امیر مرا زندان نکرده است. همانا آنکه حقی بر گردن من دارد مرا حبس نموده.

پس صاحب حق به او اجازه داد تا برای غسل دادن انس برود. محمد بن سعد می‌گوید: از محمد بن عبدالله انصاری درباره‌ی علت زندانی شدن ابن سیرین پرسیدم پس گفت: وی کنیزی را به «ام محمد بنت عبدالله بن عثمان بن ابی العاص» فروخته بود. پس آن کنیز به نزد ابن سیرین بازگشت و شکایت کرد که او را اذیت می‌کنند. ابن سیرین نیز او را پس گرفت و چون پولش را خرج کرده بود بدهکار شد و به زندان افتاد.

در واقع تقوای ابن سیرین به او اجازه نداد آن دختر را بار دیگر برگرداند تا دوباره مورد آزار قرار بگیرد.

عبیدالله بن سری می‌گوید: ابن سیرین گفت: من می‌دانم قرضی که باعث شد به زندان بیفتم به خاطر کدام گناه بود. چهل سال پیش به مردی گفتم: ای مفلس.

عبیدالله بن سری می‌گوید: این سخن ابن سیرین را به «ابوسلیمان دارانی» بازگو کردم پس گفت: گناهانشان آنقدر کم بود که به یاد می‌آوردند به خاطر کدام گناهشان مجازات شده‌اند و گناهان من و تو آنقدر زیاد است که یادمان نمی‌آید به سبب کدامشان مجازات می‌شویم!

سخنان وی:

در حق برادرت ستم ورزیده‌ای اگر بدترین چیزی که از او می‌دانی بگویی و خوبی‌هایش را کتمان کنی.

ابن عون از محمد بن سیرین نقل می‌کند که گفت: اگر آنکه سخن می‌گوید می‌دانست سخنش علیه او نوشته خواهد شد کم سخن می‌گفت.

جعفر بن ابی الصلت می‌گوید: به محمد بن سیرین گفتم چه باعث شد که از قبول کردن هدیه‌ی ابن هبیره خودداری کنی؟ او گفت: ای ابا عبدالله؛ او این عطیه را برای گمان خیری که در مورد من داشت به من داد. حال اگر من همانی هستم که او گمان می‌کند که شایسته‌ام نیست آن را قبول کنم و اگر آنی که او گمان می‌کند نباشم برایم جایز نیست که آن را بردارم.

توضیحی درباره‌ی کتاب تفسیر خواب منسوب به ابن سیرین:

کتاب تعبیر خواب یا تفسیر خواب ابن سیرین بسیار میان مردم مشهور است و به زبان فارسی نیز ترجمه شده است. اما صحیح آن است که این کتاب نوشته‌ی ابن سیرین نیست زیرا با وجود شهرت ابن سیرین و ثنای علما بر وی هیچ‌یک از آنان چنین کتابی را جزو نوشته‌های ابن سیرین ذکر نکرده‌اند به اضافه‌ی آنکه خود ابن سیرین کتابی ننگاشته است بلکه شاگردان وی از وی چیزهایی نقل کرده‌اند.

شیخ مشهور بن حسن آل سلمان در کتاب «کتب حذر منها العلماء» و کتاب دیگری به نام «منتخب الکلام فی تفسیر الأحلام» در این مورد به بحث پرداخته و نسبت این کتاب به ابن سیرین را صحیح ندانسته است.

صحیح آن است که کتاب تعبیر خواب ابن سیرین موجود در واقع نوشته‌ی فقیه شافعی «عبدالملک بن محمد خرکوشی نیشابوری» معروف به «ابوسعبد واعظ» متوفای ۴۰۷ هجری قمری است.

وفات وی:

محمد بن سیرین / به سال ۱۱۰ هجری قمری ۱۰۰ روز پس از وفات حسن بصری درگذشت. وی در هنگام وفات هشتاد و چند سال سن داشت.

ابن عون می‌گوید: وصیت ابن سیرین برای خانواده و فرزندان چنين بود که: تقوای الله را پیشه سازند و میان خود را اصلاح نمایند و اینکه اگر مومند الله و رسولش را اطاعت نمایند و آنان را به آنچه «ابراهیم و یعقوب فرزندانشان را وصیت نمودند» وصیت نمود که «ای فرزندانم همانا الله دین را برای شما انتخاب نموده است پس نمیرید مگر در حالی که مسلمانید...».

تحقیق و نگارش: عبدالله موحد

عصر اسلام

www.IslamAge.com

مطرف بن عبدالله (۲-۸۶ هـ)

وی ابو عبدالله بصری، «مطرف بن عبدالله بن شخیر عامری حرشی» است. او در دوران رسول خدا ﷺ دیده به جهان گشوده است. یزید بن عبدالله بن شخیر می‌گوید: مطرف ده سال از من بزرگ‌تر است و من نیز ده سال از حسن بصری بیشتر سن دارم. بر این اساس باید تولد مطرف در سال بدر یا سال احد رخ داده باشد و این احتمال هم هست که وی از عمر بن خطاب رضی الله عنه شنیده باشد.

اصحاب طبقات و تراجم وی را در طبقه‌ی دوم تابعین و از بزرگان تابعین ذکر کرده‌اند. بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از وی روایت کرده‌اند.

صحابه‌ای که از آنان علم آموخته است:

وی از پدرش که از صحابه است و از علی و عمار و ابوذر و عثمان و عائشه و عثمان بن ابی العاص و عمران بن حصین و عبدالله بن مغفل مزنی و ابو مسلم جذمی و حکیم بن قیس بن عاصم منقری رضی الله عنه حدیث روایت کرده و از ابی بن کعب بطور مرسل روایت کرده است.

تأثیر صحابه بر وی:

مطرف بن عبدالله می‌گوید: سخنانی از ابوذر به من می‌رسید پس آرزوی دیدار وی را کردم. هنگامی که به دیدار وی نائل شدم به او گفتم: ای ابوذر از تو به من سخنانی می‌رسید که آرزوی دیدارت را کردم. ابوذر گفت: اکنون به دیدارم رسیده‌ای. گفتم: شنیده‌ام که رسول خدا ﷺ به تو حدیثی گفته است که: «همانا خداوند سه تن را دوست داشته و سه تن را بد می‌دارد».

گفت: ممکن نیست که من بر یار صمیمی خود دروغ ببندم.

گفتم: آن کسانی که خداوند آنان را دوست می‌دارد چه کسانی هستند؟
گفت: مردی که در راه خداوند صابرا نه و از روی خواستن اجر به جهاد بر می‌خیزد و با دشمن دیدار کرده و می‌جنگد تا آنکه کشته می‌شود و شما وصف این کس را در کتاب خداوند می‌یابید. سپس این آیه را قرائت کرد که: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُوضًا﴾ [الصف: ۴].

گفتم: و سپس چه کسی؟

گفت: شخصی که همسایه‌ی بدی دارد که او را اذیت می‌کند اما او در برابر آزار او صبر پیشه می‌کند تا آنکه خداوند یا با مرگ او و یا با زندگی‌اش (و مرگ آن همسایه) شرش را از سر او کم کند.

گفتم: و سپس چه کسی؟

گفت: مردی که به همراه گروهی به مسافرت می‌رود و شب به راه می‌افتند تا آنکه وقتی به پایان شب رسیدند دچار خواب و خستگی می‌شوند و به خواب می‌روند اما آن مرد بر خواسته و از روی رهبت و رغبت به خداوند وضو می‌گیرد.

گفتم: پس آن سه تن که خداوند آنان را بد می‌دارد چه کسانی هستند؟

گفت: متکبر فخر فروش و شما آن را در کتاب خداوند می‌یابید که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾.

گفتم و سپس چه کسی؟

گفت: بخیل منت گذار.

گفتم و دیگر چه کسی؟

گفت: تاجر بسیار قسم خور یا فروشنده‌ای که بسیار قسم می‌خورد.

گوشه‌هایی از زندگی وی:

گروهی از خوارج که در تندروی مشهور بودند و عَلَيْهِمُ السَّلَامُ با آنان به نبرد پرداخته بود به نزد وی آمدند تا وی را به رای خود فرا بخوانند. وی در پاسخ آنان گفت: اگر دو جان

داشتم یکی را به دنبال شما می‌فرستادم و دیگری را نزد خود می‌گذاشتم. پس اگر آنچه شما به آن دعوت می‌دهید حق باشد آن جان دیگرم را نیز به همراه شما می‌فرستادم و اگر شما بر گمراهی بودید تنها یکی از دو جانم هلاک می‌شد و یکی برایم باقی می‌ماند. اما من تنها یک جان دارم و دوست ندارم در مورد آن فریب بخورم.

* * *

هنگامی که فرزند وی «عبدالله بن مطرف» وفات یافت وی در حالی که لباسی زیبا پوشیده بود بر قوم خویش خارج شد. آنان که وی را در این حال دیدند خشمگین شدند و به وی گفتند ای ابا عبدالله! فرزندت عبدالله وفات یافته و تو اینگونه در حالی که عطر و روغن استفاده کرده‌ای و چنین لباسی پوشیده‌ای بیرون می‌آیی؟ او گفت: آیا برای این مصیبت خود را به بیچارگی بزنم؟ در حالی که خداوند مرا برای این مصیبتی که به من رسیده مژده‌ی سه ویژگی داده است که هر کدام آن‌ها برای من از همه‌ی دنیا با ارزش‌تر است. خداوند متعال می‌فرماید: «آنان که هنگامی که مصیبتی به آن‌ها می‌رسد می‌گویند: ما از آن الله هستیم و ما به سوی او باز خواهیم گشت. بر آنان [که چنین می‌گویند] درودها و رحمتی است از سوی پروردگارشان و آنان هدایت یافتگانند» آیا پس از این دچار غم و اندوه و بیچارگی شوم؟

شخصیت وی:

ترس وی: مهدی بن میمون می‌گوید: مطرف می‌گفت: نزدیک بود که ترس از آتش باعث شود از خداوند بهشت را نخواهم.

و می‌گفت: اینکه همه‌ی شب را بخوابم و صبح در حال پشیمانی [که نماز شب را از دست داده‌ام] از خواب بیدار شوم برایم بهتر از آن است که شب را نماز بگذارم و صبح از خودم راضی باشم. به خدا قسم که آنکه خود را پاک بداند و به خود راضی باشد هرگز رستگار نخواهد شد.

و می‌گفت: اگر خداوند در روز قیامت از من بپرسد که: ای مطرف کاش این کار را

می‌کردی برایم بهتر از این است که از من بپرسد: چرا این کار را کردی؟
دوری از فتنه‌ها: عجلی می‌گوید: در بصره کسی از فتنه‌ی ابن اشعث در امان نماند
مگر او [یعنی مطرف] و ابن سیرین.

فضیلت و جایگاه وی:

ذهبی درباره‌ی وی می‌گوید: وی ثقه و اهل فضل و ورع و صاحب روایت و دارای
خرد و ادب بود.

غیلان بن جریر می‌گوید: میان او و مردی اختلاف بود پس آن مرد بر وی تهمت
بست. پس مطرف گفت: خداوندا اگر او دروغ می‌گوید وی را هلاک ساز. پس آن مرد در
یک آن مرد. این داستان را به زیاد بازگو کردند. او به مطرف گفت: آن مرد را کشتی!
مطرف گفت: خیر من او را نکشتم بلکه این دعایی بود که با اجل وی در یک آن اتفاق
افتاد.

از سخنان وی:

«اینکه سالم باشم و شکر کنم برایم دوست‌داشتنی‌تر از آن است که مبتلا شوم و صبر
کنم.»

«عقل مردم به اندازه‌ی زمانه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند.»

«صلاح قلب به صلاح رفتار است و صلاح رفتار به صلاح نیت.»

داوود بن ابی هند می‌گوید: مطرف بن عبدالله می‌گفت: «کسی حق ندارد که خود را از
بلندی پرت کند و بعد بگوید این را خداوند برایم مقدر کرده بود بلکه باید از خطر پرهیز
کند و تلاش کرده و خود را دور بدارد و اگر پس از این دچار مصیبت شد آن وقت باید
بداند که جز آنچه خداوند برای او نوشته است چیز دیگری به سر او نخواهد آمد.»

محمد بن واسع می‌گوید: مطرح می‌گفت: «خدایا از ما خشنود باش، و اگر از ما
خشنود نیستی از ما در گذر و ما را ببخش. زیرا که مولای عزوجل ممکن است از بنده در

گذرد و او را ببخشد در حالی که از او خشنود نیست».

وفات وی:

خلیفه بن خیاط می‌گوید: مطرف در سال ۸۶ هجری درگذشت. عمرو بن علی و ترمذی وفات او را به سال ۸۵ هجری ذکر کرده‌اند.

درباره‌ی سال وفات وی اقوال دیگری نیز گفته شده است و برخی آن را در ولایت حجاج بن یوسف پس از طاعون جارف که به سال ۸۷ رخ داد ذکر کرده‌اند.

ترجمه و بازنویسی: عبدالله موحد

عصر اسلام

IslamAge.com

وهب بن منبه (۳۴-۱۱۰ هـ)

نام کامل وی «وهب بن منبه بن کامل بن سیح، ابو عبدالله الصنعانی» است. وی اصالتاً از سرزمین خراسان و شهر هرات می‌باشد. پدر وی در دوران کسری از هرات خارج شده و به نزد رسول خدا ﷺ آمده و اسلام آورد و سپس در یمن سکنی گزید. سیرت نویسان او را از طبقه‌ی سوم تابعین دانسته‌اند و ابن حجر وی را ثقه (مورد اطمینان در حدیث) دانسته است. ذهبی وی را «صدوق» دانسته است. وی در مورد قدر (تقدیر) سخن می‌گفت اما بعدها پشیمان شد. بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه در تفسیر خود از وی روایت کرده‌اند.

صحابه‌ای که نزدشان آموخت:

وهب ابن منبه در برابر عبدالله بن عباس رضی الله عنهما زانوی شاگری زد و از ابوهریره رضی الله عنه و ابوسعید خدری و نعمان بن بشیر و جابر بن عبدالله و ابن عمر و عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده است. (در مورد روایت وی از عبدالله بن عمرو بن عاص و ابوهریره اختلاف است).

شخصیت و هب بن منبه

تلاش در علم و عبادت:

وهب از کسانی بود که در طلب علم و عبادت تلاش بسیاری می‌کرد. وی وقت خود را در راه طلب علم و زهد و عبادت گذاشته بود. از عبدالمنعم بن ادریس از پدرش روایت است که گفت: وهب بن منبه و «طاووس الیمانی» ۴۰ سال تمام نماز صبح را با وضوی نماز عشاء به جای آوردند.

از نصیحت‌های وی:

وی در نصیحت به «عطای خراسانی» می‌گوید: علمای پیش از ما با علم خود از دنیای دیگران بی‌نیاز شده بودند و به دنیای دیگران اهمیتی نمی‌داند و اهل دنیا، دنیای خود را به خاطر رغبتی که به علم آنان داشتند به پایشان می‌ریختند اما علمای امروز علم خود را برای دنیای دیگران به پای اهل دنیا می‌ریزند و اهل دنیا نیز به این علت به علم اینان بی‌اعتنا شده‌اند پس از باب سلاطین بر حذر باش که در کنار در آنان فتنه‌هایی است به مانند زانوبند شتران، چیزی از آنان به دست نخواهی آورد مگر آنکه به همان اندازه از دینت کم خواهند کرد. سپس گفت: ای عطا! اگر آنچه برایت کافی است تو را بی‌نیاز می‌کند همه‌ی زندگی‌ات برایت کافی خواهد بود و اگر بی‌نیازت نکند دیگر هیچ چیز برایت کافی نخواهد بود بلکه شکمت به مانند دریایی خواهد شد چون دیگر دریاها و دره‌ای به مانند دره‌های دیگر و جز خاک چیزی آن را پر نخواهد کرد.

روزی مردی به نزد او آمد و گفت: تصمیم دارم که هم نشینی با مردم را ترک کنم. وهب گفت: این کار را نکن که تو به مردم محتاجی و آنان به تو محتاجند... اما در میان آنان گنگ باش و شنوا، کور باش و بینا و ساکت باش و گویا.

بخشش او در برابر بدی دیگران:

مولای فضل بن ابی عیاش می‌گوید: من و وهب بن منبه نشسته بودیم که مردی آمد و گفت: من از کنار فلانی عبور کردم در حالی که داشت تو را ناسزا می‌گفت. پس وهب بن منبه خشمگین شد و گفت: «شیطان پیام‌رسانی جز تو نیافت؟» هنوز پیش وی بودم که همان فرد ناسزاگو آمد و سلام گفت و وهب نیز سلام او را پاسخ گفت و دستش را دراز کرد و با او دست داد سپس او را در کنار خویش نشانده.

از سخنان وهب بن منبه:

اگر کسی تو را به آنچه در تو نیست مدح گفت از این ایمن مباش که تو را به آنچه در تو نیست سرزنش کند.

علم، دوست صمیمی مومن است، و شکیبایی وزیر وی و عقل راهنمایش و عمل ارزشش و صبر امیر سربازانش و رفق و آسانگیری پدرش و نرمی برادرش می‌باشد. مومن می‌بیند تا بیاموزد و می‌گوید تا بفهمد و ساکت می‌شود تا ایمن بماند و خلوت می‌کند تا سود برد.

عجیب است کار مردم! برای آنکه بدنش مرده است می‌گیرند اما برای آنکه قلبش مرده گریه نمی‌کنند!

درگذشت وی:

او به سال ۱۱۰ هجری و گفته شده سال ۱۱۴ هجری دار فانی را وداع گفت.

ترجمه و بازنویسی: عبدالله موحد

عصر اسلام

IslamAge.com

منابع

- ١- تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق: دكتور عمر عبدالسلام تدمرى، دارالكتاب العربى، ١٤٠٨ هـ ١٩٨٨ م.
- ٢- تهذيب التهذيب، حافظ شهاب الدين أبوالفضل أحمد بن على بن حجر عسقلانى شافعى (٧٧٣-٨٥٢ هـ)، به اهتمام: ابراهيم الزبيق و عادل مرشد، مؤسسة الرسالة، ١٤١٦ هـ ١٩٩٥ م.
- ٣- السنة قبل التدوين، محمد عجاج الخطيب، مكتبة وهبة، چاپ دوم: ١٤٠٨ هـ ١٩٨٨ م.
- ٤- سير أعلام النبلاء، شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى (وفات: ٧٤٨ هـ- ١٣٧٤م) تحقيق: شعيب ارنأؤوط، مؤسسة الرسالة، چاپ دوم: ١٤٠٢ هـ- ١٩٨٢ م.
- ٥- شذرات الذهب في أخبار من ذهب، ابن عماد شهاب الدين ابى الفلاح عبدالحى بن محمد عكرى حنبلى دمشقى (١٠٣٢-١٠٨٩ هـ)، تحقيق: عبدالقادر ارنأؤوط و محمود ارنأؤوط، دار ابن كثير ١٤٠٦ هـ ١٩٨٦ م.
- ٦- طبقات كبير (طبقات ابن سعد)، محمد بن سعد بن منيع زهرى (وفات: ٢٣٠ هـ)، تحقيق: دكتور على محمد عمر، مكتبة الخافقى بالقاهرة، ١٤٢١ هـ ٢٠٠١ م.
- ٧- من أعلام السلف، احمد فريد، دار الإيمان اسكندرية، ١٤١٨ هـ ١٩٩٨ م.
- ٨- الوافى بالوفيات، صلاح الدين خليل بن أيبك الصفدى (وفات: ٧٦٤ هـ) تحقيق: احمد ارنأؤوط و تركى مصطفى، دار إحياء التراث العربى، ١٤٢٠ هـ ٢٠٠٠ م.

- ٩- وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، ابوالعباس، شمس الدين بن أحمد بن محمد بن ابي بكر بن خلكان (٦٠٨-٦٨١ هـ) تحقيق: دكتور احسان عباس، دار صادر بيروت، ١٤١٤ هـ ١٩٩٤ م.
- ١٠- أسد الغابة - الثقات للعجلي - الإصابة في تمييز الصحابة - الطبقات الكبرى - تاريخ دمشق - مسند الإمام أحمد - صحيح مسلم - مشاهير علماء الأمصار - لسان الميزان.
- ١١- طاوس بن كيسان، سايت قصة الإسلام.
- ١٢- تراجم أعلام، طاوس بن كيسان، سايت إسلام ويب.
- ١٣- نام بردن شخص به كنيه اش (مثلا: ابو عبدالله) يكي از روش های صميمت و بزرگداشت درميان عرب است.
- ١٤- البداية والنهاية، صفة الصفوة، سير أعلام النبلاء، كنز العمال.
- ١٥- سير اعلام النبلاء للذهبي.
- ١٦- طبقات الكبرى لابن سعد.
- ١٧- سايت الايمان www.al-eman.com.
- ١٨- ويكيپدياى عربى ar.wikipedia.org.
- ١٩- رواة التهذيبيين - الإصابة في تمييز الصحابة - سير أعلام النبلاء - الطبقات الكبرى - الأدب المفرد × المستدرک - تفسير القرطبي - تفسير الطبري - تفسير الصنعاني - الإخلاص والنية - لسان العرب.
- ٢٠- التاريخ الكبير - رواة التهذيبيين - سير أعلام النبلاء - صفة الصفوة - مشاهير علماء الأمصار - حلية الأولياء - الثقات لابن حبان.
- ٢١- نزهة الفضلاء.